

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۶۹۳۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجرای حلاله حاج میرزا محمد باقر

مؤلف

مترجم

۱۶۹۳۱

شماره قفسه

۲

سمکته طوفان محقق
۱۶۹۳۱
۲۰۸-۹۶

خلال سبها منقطع قطع کنده طاعت
دیدن غمنا بزرگوار الفاظها عبارت
عبارت با معنی معنی مطلوب طلب
کرده شده متحمل بردارنده عجز تعجب نمودن درگاه
در شکر شکایت اقدام و محقق خواست
جست و جستجویی کشتن مضمر نظر کرده شده
املا فاعله نوشتن خط و خطها جسته کوهزار
فتارت زنگنه بود خوشتر را که نبد عرق
عاشق تپان نظر کرده حریان زمین و حیران حلا

حلو علی لب حیدر میطالع و الکر دیدن
شرق بزرگ کشتن شرف نرکی مکرر تو

۱۶۹۳۱
۲۰۸-۹۶

ظلال برهما منقطع قطع کنده طلعت
دیدن غمرا بزرگوار الفاظ فظها عبار
عبارت مابعد معنی مطلوب طلب
کرده شده مجمل مردارنده عمارت عجل نمودن در
ریشکوه شکایت اقدام و تحمیل خواست
جست و زنجی بی کشتن منصرف نظر کرده شده
املا فله نوشتن خط و خطها حسره بزرگ
فشارت و شکست بزرگ خوشتر یا اگر بد عرق
عاشق ناظر نظر کنده حرمان زمیر و حیران جدا
یا حاکم حکم کنده است و روش و تقیه و زور مندی
تخریب نوشتن تقریر بیان کردن کیفیت
حکومتی مکتب جدید مطالعه و انکار دیدن
مشق بزرگ کشتن شستن بزرگ مکتب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجریه حاکم و صاحب قلمت تاریخی

مؤلف

مترجم

۱۶۹۳۱

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸-۹۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجری نظام کتابخانه ملی ایران

مؤلف

مترجم

۱۶۹۷۱

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸-۹۶

مکتب طبع و نشر

۱۶۹۷۱

۲۰۸-۹۶

ظلال بر بها منقطع قطع کنده طلعت
دیدن غمنا بزرگوار الفاظ لفظها عبار
عبارت نابغنی معنی مطلوب طلب
کرده شده مجمل مردارنده عبار تعجب نمودن در
ریشکوه شکایت اقدام و محکم خواست
جست و جستجوی کشتن مضمر نظر کرده شد
املا غلط نوشتن خطوط خطها جسد و راز
فشار و نکبت بوزخوشش را گویند عرق
عاشق ناظر نظر کرده حریفان زمرد محمدان جدا
یا حکام حکم گشته است و شد و بقیه کس زمندی
تحریر نوشتن تقریر بیان کردن کیفیت
حکومتی مکتب حدید مطالع و اندک دیدن
شرق بزرگ کشتن شرف بزرگی کار تو

فقط توفیق جبار است که در آن زلال آب صاف
و پاک محبوب حقیقی پوشیده مسطور شود
شسته شده مراجعت و معاودت و مویار کردن
حیثی و خول کردن استیافت طلبی و کمال
مستور پوشیده شده متعاقب و متواتر و متوالی
بیان است که در مواضع و در در راه و در سفر و در
میان اوسط میزند و تیر و خضر منیر و تابان
مهمین یار و یارنده مالک و صاحب ترونده و پند
تقدیر اندازنده کرد و تیر و زار و در گذشتن تغ
نور غایی نمودن شکام سستی کردن تا جگر و ریه
طری کردن احکام حکم کردن و قدامت و علو
نست نهادن و زنده کردن و داد و بخت و رانگی و بلبلار
نهار و شب و روز و سیر و رجی و زمانه و انکار و تصدیق

و ابرام

و ابرام در دسر دادن نمر و سر کشی کردن
معان و مکان و معاذ و ناه کاه تخف و حیرت
طرف خوب تخصص خان شدن چیزی
طبی در پیچیدن متعدد در عهد شدن
تکلفات جمیع رهنما تحصیل حاصل شدن
چیزی صحیح درست حضور حاضر شده
توابع و روز و هر چیزی کردن لواحق و
پسند هر چیز و عصمت نگاه دارنده متعقل
عقل دارنده غرض و مبدأ احوال بزرگی مرصع
مستحسن پسندیده مساک باز داشتن بگریز
و به بیان غرض اندوه اعران اندوه کیسه متهم
تتمت زده و فتنه و کشته و خدام خدمت کار و رفع
بلند و تر و خفا و جمیع و فطن و روضه و غرار

مقدمه پاک منوره روشن سدره در خست
در بهشت و رعایت بلندی عارض
چیزی پیدا شدن فحوا کلام بغیر مضمون سخن
مشکل بصورت در آید ملا و ملی اینها است
ل بکار در سخن حسن از بزرگوار است
سبح تسبیح مقصد تقدیر و نیکو مرق آنست
نام که هست در دهر و در دهر و در دهر
افق افق کن را می کشاید
می و ضبط و در خط حسن و در خط حسن
ادب ناطق سخن کو متکلم بهین منیر
صدر بالا نشین عرض مدعا التماس است
در خواست کردن منبر که بابرکات و فرشته
احترام و رفیع الدرجات بلند درجه دو

ذوالکمال

ذوالبرکات حاجات حاجتها حاجت
احتیاج درمندگی فاتحه و فایده بوی خوش
اخلاص باکی دل خلاصه نیز بدستور لقا و
لقا دیدار ملاطفت لطف کردن التقای نیز
دیدار خطیر زکوار حقیر کوچک عنایت یاری
کردن عنایات جمع خصوصیت دوستی طلب
جستجی خصوصیت دشمنی منع باز داشتن
وجود هستی عدم هستی تجدید نو کردن
منسوخ باطل شدن معزول و عزل بیرون
کردن معتقد اعتقاد در رنده اخبار جزینا
محروست آنگاه دایر آبادان تسبیح تقدیر خیر زرد
ن رواق طاق طریفیل قداحام پیاده علی السبیل
مسافرین علی لصلت خالص شدن سلسله

سفره حاریر روشن شدن چهره مجید
دگر و دگر از مقابل چهره مستمیر
که معروض عرض کردن خدام خادم اوقام هر
مت و ارشاد شدن مهاجرت جدائی کردن
ارشاد نمودن رشتی جمع ابداع نمایند
ن از سال فرستادن غایت نهایت
پایان هر چهره مرعوب عنایت اجماع بر بری
مصدع در دسر دادن مضیع ضایع شدن
چیز اوقات وقتها که امر بر کی فن یکروز
فنون نوعها و انیة بسیار صدقات صدقات
ارشاد تراک حذات جمع خدمت کاران
را که بود شها کمال غایت خوبی افکار که انجم
سترا مخالف خلاف کردن عکس خلاف

مفاد

معتد عدت کرده قبل پیش بعد پس
طره زلف مکنه کیهو سپاه شکر عدد و
شمن کلبه خانه فصیح درست زبان
مصول خوش صورت فعل کردن
فاعل کننده مفعول کرده شده التماس
طلب کردن محقق پوشیده متوجه بر روی
بچرخ کردن فکری کلمات سخنها
اصول اندیونند یعنی پوسته فماین در میان
طاهرین پاکان طاهران شکار باطنین نهان
پنهان مصاحبه مصلحتها ترکیب جمع کردن نمود
دورتر سستی و کند کردن طبع امان
اقیانوس افعال فرد گذشتن فرج شاد و شاد
فریادارک خاطر خوبی قرب نزدیک مقصود

نقصان کننده غروب فرورفتن
آفتاب عسرت دشوار غشوت
خوشیها قضاوت دراز گردانده
آفتاب تقاطع استن باله و دایره ماه
مرحله جاسبار بستن ششوعه نور است
واقب اس نور گرفتن دارد رسیده در
بلند بر وزن در یک ندامت پیشه رجا
دانی اعظم کننده عزت اندر محزون اندر کین
محضات نہیں نہیں زینت ربات مطع
فردشتن محروم با مبد طریح شیدا
تربت خاک فرزند در چشم منزل قریح معطر
خوشبو مرا هل قریح گاه با جود ریاسی با
عمدان سر نامه خطاب سخن با کفایت

دشمن

دشمنی و محبت و متکبر منزه
الطاف لطیف نفحات دشمنی خوش بود
سر یک فاصده داشت سر بر تخت
منقب طرح عاقل بیگار شوق ردون آرد
من در دین شیدا مصداق جبار است
کفتن صرصر بدست دشمنی مرا کفایت کامله
نام شدن فی دین مضبوطا مندرج بوسه
طرحه خور دینی نوحی ده که با مزاج طبیعت
مثله دیدن صحیفه نامه شما بل هلیت
جمله خانه عروس طرف ظریفان طرف خوش
شد طبع حجره خانه خسته ناعشوه صو
رست قریب الکثر سر مه کشیدن
علاقه کماله بنسبم و خندان رطب الدن

از خاک و به آب آتش تمثال مانند
 استقال مشقول بودن بکار نوا
 نوایر زبانه های آتش چشم تن مسؤل
 سوال کرده شده مامول امید داشته
 نعم از جمع نعمت ها نشان در زان
 متحار اقبال کنند سرحر کرده شده
 عتبه آستانه مدارج پایها سر تقدیمه مثل فرا
 گرفته استغفار طلب معنی کردن محبت
 رحم نمودن فیض بخشش نجر در خست شده
 سختی لایقه در خور هر کس مختلف سخن بر
 صریح آشکارا عقل فکر کردن بده شهر فریده
 حاکم تراشیدن حکاک کشته محامه فلم
 کلک نیز فلم و انکشت را نیز گویند صداره

سوره
 الفجر

دارو آینه

دارو آینه و رونده توقع چشم داشتن
 بق و قبل سنوات کما هو حق چنانکه حق
 اوست اعلام و آنها خبر دادن وصل وصال
 بهم رسیدن برفع خبر داشتن فتح جهش درون
 اوج بلند سربدل عوض چیزی کاغذ بسته
 مضضه آب بهین کردن استنشق آب در
 بینی کردن تحلیل خلال کردن چمبر سربقا
 افسانه سلسل البول که را گویند که دایم لول
 روان بوی مبتول کسی را گویند که صطخو نرا
 دن حدت بار که از موضع معاد برودن
 اید نقاب برده که رقیب را بدان پوشند
 مردمک روشنی دیده مقصد اعتقاد دارند
 عارض در اسرار نیکوئی بجز چیز

داشتن مقصد اعتدال کرده شده
خواهر جمع خاصیت اعتدال را بدین
که اسباب پرورند و مقصد هر یک
مقرب بحضرت شود ایک بیکه عقبه
اعتدال بدل افضل فاضله عبید بن ابی
داعی دعا کو عباد منزه کن من در مشتاق
آرزو مند قضا که در اسباب هر یک
در ویش طرح جابر سرور آمدن نعمت
تمیزت یک ناقص گشته ترائق درویش
یک مغرب و حق برابر و اخیل برین
حل درون بردن تفصیل جدا کردن مقصد
ت باطل شده استیلا شده شده
استحقاق طلب حق کردن نصیح

کردن فست بخش کردن سهم بخش
مستقرض آنچه عرض گفته مدد رس در رس کو
بیند تاویل معنی رسالت فرستادن
ابطال باطل کردن خطاب بیک سخن
کردن تعدیل برابر کردن تراکتی مقلد
میان فرقه معلوم تلقین عزیز زبان کسی
مضمون شش حصین در دشمن منفرد
زیرانی مطلق روان سلطنت سلطان
مجهول نادانسته اتباع خریدن مقدم
بیش رو مخلوق افریده اتع بازدا
شستن نظام ربط دادن قلبی اندک
طغیان سرکشی کردن حروف حرفها
احسن نیکو دانستن نکر شکن مظهر

بان توازنه با فطر کوشک شفاف روشن
رنگت چه بردن اسکن آب چشم
انواع نوعها سلسله زنجیر قدم با غواصی
آنگه به ریا فرورد چهاب معلوم وصول
رسیدن حصول حاصل شدن رفعت
اضری نامه و بکر لحظ چشم بر هم نهادن
معانی عفو کردن مینماید دست راست
نکر میده دست چپ لشکر نظام دروا
ن شدن حکم منقرض اعتراف کرده بخیل
ره معارف جفا فی فرسوده ضعیف
شده متعرض روی بگردانیدن اشتغال
نقل کردن خروج بیرون آمدن ظهور ظاهر
شدن محمود کشیده شدن بوم روز

امام روز

امام روز با صف برابر اسندن صفوف
جمع جمع شنوائی سماع شنونده فام
ننگ امنا اعتباران صده فی جای در مصداق
راست گفتن زهره نام سناره است و منروج
شرح کردن حریره دیوار بند عامره آبکاران
شماراننگ زرد مجروح جزاحت شده
اصل اقبیه رفیق همراه شفق روشنی اول
شب ششمه باره خاری ذلیل دهر زمانه الم درود
سیم نفقه رفیق اعتبار قتل کشتن مالوف
لفت گرفتن شهو رماها سدر ماه عنان
دوال بلیم و افست انحصار پیوستگی منقذ
نوع طوطی رازی عرض بهن اعظم بندی
تغییر بدل کردن فاخته نازش کشنده تغیر بیان

خواب منظر جابر نظر دون رزل ضعیف
 و بار یک دار المؤمنین همراهمونان بین
 السطور میان سطر را که بوی قانین اصل سخن
 بحالت ششمنده کی لامع در ششمنده میویند
 ملاسلو گویند مسجی قبول شدن چیزی
 تدیکس درس گفتن حق خط بار یک جلی خط
 سطر حرب ملکیت تمام شدن چیزی
 حشره نمود سوز خفاش شیشه داللد اعلم بالصواب
 بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی
 محمد و آله جمیعین اما بعد بدان ابراهیم
 الله فی الدارین را اس که میز الفاظ که جاریست
 یسندگان را اردن استن اینقدر تا بر چویند

راجع

یسند و اجاب باشد امیران کردند و یسند
 و بالله التوفیق **باب اول** اردو الله خدا را من ا
 یعنی امان زنده امانت نگاه داشتن
 امین استوار امیران امیر فرامنده امر امیران
 اسرار امیران اسرار امیران و فرمود راجع
 به فرمود او اسرار امیران جمع امارت
 نشان امارت جمع امیر گرفته امیر جمع ا
 حرکت کار اصل بنابر اصل بنابر اصل
 اصل با اصالت بخود بخود اول پیش
 اداس پیشینان احوه پس اصل بنابر
 انبی را بدین همیشگی اصل بدین احوال
 اصل امدها اصل امدها اصل زن و فرزند

و در کار خداوند است بقاء الله باقی
دارد خدا و را انار الله بر ما روشن کرد
نار خدا حق اورا الله عبادان تربت
است الله اگر خواهد الله توفیق کند
و خدا توفیق او را اقبال و برقرار دارد
و در این باره پیش کرده انما الله انوار
ن انما الله بصلاح آوردن انما الله بر او
ان انما الله میگوید کردن انما الله بر او
ن انما الله استین انما الله بر او
کردن انما الله بر او انما الله بر او
شدن انما الله بر او انما الله بر او
عذر خواستن انما الله بر او
اخراج کردن انما الله بر او

ان

ایمان بر است داشتن اسلام کردن
نماز انما الله بر او انما الله بر او
کردن انما الله بر او انما الله بر او
م نیست کردن انما الله بر او
انما الله بر او انما الله بر او
ض انما الله بر او انما الله بر او
زبان کردن انما الله بر او
انما الله بر او انما الله بر او
پیدا کردن انما الله بر او
کردن انما الله بر او انما الله بر او
ن انما الله بر او انما الله بر او
شدن انما الله بر او انما الله بر او
فرو فرستادن انما الله بر او

اعانت باری کردن احانت
جواب دادن احاحت مباح کرد
ن افادت فایده دارن ارادت خوا
سنن اخافت با خبر بستن الهما
س و اسند عا در خواستن اختیار
برگزیدن اعتبار عبرت گرفتن و از
مودن اعتراف اقرار کردن اقتدا پس بر
کردن بینه آغاز اجتماع بهم افتادن التقا
بهم رسیدن التجا بکسی بنا آوردن افتخار
نازیدن انتقام کینه کشیدن انتظار
چشم داشتن اشتها آرزو کردن
انتقال از جای بجای شدن اختلاط
آمیختن بچیز سر احتیاط نگاه داشتن

احتیاج

احتیاج حاجتمند بودن اعتزال حربه
اعتزاز سخن بسخن آوردن اتصال پو
سته داشتن اشتها ج غم شدن ا
شتباه پوشیده شدن ابطا کستنی
کردن استعطفاف دل بدست آوردن
استقلال بجلال داشتن استعلام
اعلام آگاه کردن استقبال پیش بر آمدن
استعمال بکار داشتن اشتیاق آرزو
مند بودن اشتها آرزو شود کوانان اشتها
م طلب فهم کردن استصواب صواب
ب بودن استمداد مدد خواستن
استغاثه باری استغفار آمرزش
خواستن استنجاء پاک کردن مقعد بطوط

استیلا طلب کردن آب قصب
استیلاقی آب در بینی کردن **فصل**
استیلاط از خوصه علم پس اگر در آن
باب استیلاط از خوصه علم پس اگر در آن
بسیار مرده و دهنده بر میگردی بر زبان
برگردد هر در برات حفظ کنی بار آفرین
که برات هزار مرتبه ختم بخوانی
بیکار برقیامی که باقی است که بر
خوب و در وقت کردن با مع فرزندت
مقرر شده بهمان در مع نهادن
نفع کند و در آن سیده بلاغت شکوختن
باجل انچه او اصل ندارد بگذار بخشنده
بخشنده بقطر و شکر کردن و شکر

بسم الله الرحمن الرحیم

بارک الله فی عمره برکت کند و سفا و خدا
عمر او را بدایع عجایب بدو ماه چهارده
بدعت بر تر نهادن بسط کسرا بنیدن
بجمله که کحل مصطفی و خاندان او بر داند
فقد خورش کند خدا را بکاه او را بسط
خانه بسط بعد از آن بصبر بنشیند
بشر آدمی الله العظیم بکدام برسد
باب توبه از گناه بار استادن در پیش
نشینا هر روز توبه کند و توبه
کار بر هر یقین است و توبه کند و توبه
تواضع نزدش کردن بکبر بزرگوار شدن
تجربه از مردان بفرمانندین نور و زکی
کمال و جودش دادن بهت بکرم

مبارک گفتن تعزیر مصیبت صبر کردن فر
مودن تعظیم بزرگ داشتن تائید قوت
دادن تکلف رنج کشیدن بحسب بزرگ
کردن اندین لغو ارجمند کردن دشمن تکلف جا
بلو می کردن توقیف ساز و دار کردن اندین
جامع بر خور داری گرفتن توقع چشم دا
شمن ترا جمع باز پس آمدن تفکر در اند
یشه کردن تقدم در پیش داشتن تسلیم
مسلم داشتن بجای رست باز نگاه کردن
تلاوت خواندن توفیر زیارت بدست
اوردن زرد آمدن شدن کردن تعلم آموختن
تقسیم و بخشیدن تقصیر گسستی کردن
تألیف و تصنیف بهم آوردن تقدیم در

بزرگ داشتن

پیش داشتن تاخیر در پس داشتن تا
دیب ادب کردن ترسیل است کردن
تمکین قوت دادن تشبیه مانده کردن
نجا و ز در که دشمن تعطیل فرو گذاشتن
نشاند استوار کردن تکبیر الله اکبر گفتن
تحقیق سنگ کردن تسبیح سبحان
الله گفتن تعجب داشتن عزیز
پایه باید داشتن تربیت پروراندن
توقف باسنادن فطاول دست دراز
کردن نه سیر باندیشه کار معجز شدن کردن
تفقیق فرایضان دادن تفریر برانگنده
کردن تقدیر بش باکی صفت کردن بش
اندکی کردن و خندیدن کفیه هدیه کفیه

ناج افسر نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
بده کردن نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
گاه فروشنش نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
پارسا می کردن نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
باب شاکستایش نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
نشین نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
و نبات آرامیدن نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
دوم نالت سیم نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
بک نمن به نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
کردن نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
بست در نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
مار بزرگ **باب** جفت بهشت
جان دل جهنم از رخ جبهه سپهر حسن و جبهه

برای

پیری جابر رانده جفا ستم کردن چشم و
جبهه نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
جلالت بزرگی جل و جلاله بزرگواری
خدا جلالت قدره بزرگست قدرت وی
جلیل بزرگ جلیل نیکو جامع کرد کننده
عزیز بسیار جلیل نغمه نثار در آستانش نشویش نشو
کرد کردن جماعت کرده مردم جمعیت
کرد آمدن چیز بر جماعت مجامعت کردن
فرع ناکشیدنی کردن جبهه نثار در آستانش نشویش نشو
ولبر سر جوهر آنچه بخند باید جبهه نثار در آستانش نشویش نشو
کار زار کردن جور ستم کردن جنون دیوانه
جنایت جرم کردن جزایار آتش جانب
سور جوانب سودیها جنب بهلو جنون

جنوب باری که از دست چپ جهه جا
 پس به چو برید او گردن جابر چو رکنده
 جرم یک شربت آب جدی بزغال
 جذر سناره ثبت معروف که قبله
 شناسند جرم که جله پوست
 حاشا من است معین
 از شنونده کان حاشا من المجلس
 مجلس حل بره خطب هیزم حشش
 کیه قدیه این حد او آهن کمر سر ربه
 خواجه حمد ستردن حامد حمد کینه حمید
 ده حقیقت راستی درستی حقیق حقیق
 حرم حیات کینه حارث حیات حباب
 در پناه کردنش حلال چو فرای

کون

[illegible]

حشوی پهلوه حاشیه گماره خوانستی
کن را خبر رسا می روات جام جی
بت کشنده حصه بهره حقیر ضعیف مرا
آند حکایت سخن گفتن حکایات
گفتها **ناله** حکام سخن خطبه
مرد در خطا گفتن خائب بر گیسوده
غراب و بران غرابان غایت مردی
فر میگویند جرات میگوئی با خطه کسی
خرا که هر چه بگوید خدا لایق کند آستان
عبداللہ لایق کند از خدا اوراق
مرا نرسد زبان کردن فاسد زبان گفته خا
ضع ترس کار خضوع و رستی کردن خلعت
خالص یک خدا صمد بهر حاجت مردن

السلامه

شوند خلق خوی نیکو خلق افریده
شده خلق آفریننده کار خطا صیاب
خرج ایچه برود خروج بیرون آمدن خیم
کردن خام آشوب خوی مرس خایف
ترس نالک خاین خیانت کشنده خدا
در زیر خبر نان جازنا و اعطای رشت
جیل کرده جاب صوری که در خواستند
حکومت نهیای خطیر بر گوار خسته خای
اسرار خرابین قربین حریف کافان ماه
خمس پنج یک خامس بحسب حشر
خضع وافر خستن زن که بین ملاحظه
مده که بخت خجالت شرب و محفل
مب ر خفیف سبک خفیه یک خلع

فرزند نیک با خلف فرزندان بد خلافت
استان بجای کسی خرف بر روزه
کو خلیل نقیصان حصلت کرد در حصل
کرد در با خاتم کشنده خاتم اقرار جوی
حل کرد که خراب رنگ کردن خط و
خطاب خطبه خواندن حضرت خیر
کردان خط و تلاوت شهاب خطا نوشتن
خط خط نویس خست بلندی خست
بید **باب الدال** دلیل رهز دلالت ملاکون
دلالت دلالت کشنده حرارت راحت
دعا و دعوات خواندن داعی خواننده
دین فرمان خدا بردن دینیت دین
دری دین وام دیوم وامها دقیقه بید

دفعه اول

دفاع و دفعه ما در ع روزه در سر آدم
ن دعا خواننها و عین و عین و عین
مال عمر او ملک دفع باز داشتن و دفع باز
دارنده دوام بپوشد دفع در حال پنهان
ن که نه و خیل لکه قیمت کالاند اندر
مروارید بزرگ **باب الدال** ذکر سیر کی
زیرک دلیل خوار دم بگوشت زب
کناه ذنوب گناهها ذنوب دنیا
دخیره نهان چیز سر خجلال خداوند
بزرگ در پیه و زربات فرزندان در
جه مورچه زیب کرک دلیل دام
دفعه در حج خیر الفضل خداوند بزرگ
که بر ذکر یاد که ن ذکر یاد کنند

ذکر بولاد **الحمد لله** رب پروردگار
رحمن بخشاینده رحیم و راحم مهربان
ن رحمت و رافت مهربانی رسول
رسل بفرمان رعایت نگاه داشتن
راعی نگاه دارنده رعیت زیر دست
رعایا زیر دست رعیت جمل کردن
سلا غلب رعیت کننده راحت آسایش
شش رنج بار بار با حین بو
بهای خوش رو بار گردانیدن رفعت
بلند رفعت و رفیع برآورنده و بلند کننده
رایس مهر قوم ریاست مهریزگر
دن رعیت رعیت رعیتی رفعت پوشنده
کوچک و باریکه که بر جامه درزند بر جوع

سید الشهدا

بازگشتن راجع باز گرداننده رهن گرد کرد
ن آیین گروه راهین گسرو کننده رسم نهاد
ن که مردمان بدان عمل کنند رسوم
سم بارضوان و رضا خوشنودی را
ضی خوشنود در کار ری رضا پسندیده
رضی الله عنه خوشنود بار خدا از او چوین
الیه علیه رحمت گذار بروی رفا ایزد
آسودگی رؤیت دیدن راییت
علم رای اندیشه دل رضوان خازن
بهشت ربا افزونی رجل مرد در جاک
دان روایت گفته مردم را در روایت
کننده رعا و خاکستر رعد بانگ
کردن ابر رطب سر رطب نری

رمل ربک رمال ربک زن را
 سوار در کبان سواران رستم نوشن
 مهر کردن **باب** زینت آرایش
 زین آرایش زینت پاک زینت مهر
 قوم زینت سختی را و بخانه کوچک
 نهادت افزونی را و توشه راه زجر دادن
 زاجر زجر کند زرع کشت زرع کشته
 زرع کشت کردن زراعت که در زراعت
 و آب نژاد دادن زجر و زجر زجر
 آب نژاد زینت زجر زینت چسیدن
باب سرور در سرور
 سرور آرا میدن ساکن آرمید
 سینه دهنده مهر قوم سمع شنیدن

سمع سمع شنوا سمع
 نیک بخت سمع نیک بخت
 پیغمبر سمع سوال پرسیدن و غیره
 سمع شیکت نعل پر سینه سار
 سمع سمع سمع سمع سمع
 الله سلامت و عتیقه رد خدا او را سلامت
 شد رستی سلم مردان سمع سمع
 کرد سحر سحر سحر سحر سحر
 خطا فراموشی سحر سحر سحر
 فرموده رسول سمع نیک سحر
 سحر سحر سحر سحر سحر
 مام خانه شفق رسیات سحر سحر
 دادن سلطنت که مرا فی سلاطین

سند سال سید جواب سبک سندان
ایم نیزه سید شمشیر سبک شمشیر
سکین کار و سکا کار در سمین
فرز ساقی رسقا آب دمنده سورا
نشر از رفته سبیل راه سقیم سهار
یا الشاهین شهادت گفتن کفر و
کواهر را درن شهادتین لا اله الا محمد
رسد الله گفتن شهود کرامان شهید
انکه و سلمه حق کشیده شهید شهید
ن شفا رخت یافتن از یار شفا
درد بد بختی شقی بد بخت شقیع شفا
عین کشنده شهاب درد شندی
شهر بد بختی شرح و شمعیت راه شفا

شفا

شاه شرح کده ازنده در کار می شفا
یت کله کردن شکر و ساس کده در
دن شرط شرا ابط عهده شفا شرح
کندن شروح شرح هما شکر کت انبا
زی کردن شریک انبا شرب
آشامیدن شمول همه شفا و کفر
فنون شامل خودها شرف بزرگوار می
شریف بزرگ وار شدن شدد
سخنی شده بد سخت شهوت
ارز وومی نفس شمع بر شوق بزرگ
شجاع دلیر نجاعت کوهن شمع
فتاب شمعوس استب منزه شرف
کنکر شمال دست راست شامل

همه را فرا رسید شفق شکافش به شفق
روشنی در اول شب شرف بر آمدن
قناب شاد آنچه نادر افتد شفق
مهربانی شیه و شیه مانند شیر می فریدن
و فروختن شمع بر شمع شمع کشته
شاعر لاک شمع گوید شمع اشاعران
شباب جوانی شمع از شمعان
شارب بر وقت **با اوصاف** صدق
ستی حراف راست کو صدقت
دوستی صدق الله و رسول الله راست
گفتن خدا و رسول او صفا باکی صاف
پاک صفی بر کعبه صقوق بر کعبه
ن صوف چشم شکیبائی صابر صبر
کننده

کننده صواب را استی صیانت
نگاه داشتن صاین نگاه دارنده
نه الله نگاه دار او خدا صلی استی صلا
صنیک شدن صلی صلی صلی صلی
زن صلیات صلی صلی صلی صلی
مردان صلیت صلیت صلیت صلیت
صدا در بار کردن صمد در بار کردن
سینه صمد او در که شنوند صوم روزه
داشتن صایم روزه دار صلی بر باران
رسول صلیت یا رب صلیت
صی گوشت صلیان گوشت صلیت
صوم او از صوم در صوم صوم
بد صمد در وقت سوال صلیت صلیت

ورق صلوات نماز در ور بر سغیران و اذن
صعب است و سوار صانع افرید کار صانع
پیش کاران صنعت و ضاعت بدست
کار صافی نامه صبا آن باد که از پس بدست
آید چون روز تقید کنند صبح صبا باید
دو صبحی شرمی که در وقت صبح خوردند
صمد پناه نیاز دندان صمد ازین صغر
روح ~~نهی~~ حرم جرم صعود بالا شدن
صاعد بر بالا شونده ~~باب~~ ضرر و ضار
شقی ضعف سستی ضمیر فکر دل
ضایر جمع ضرر زبان ضرر زبان ضا
عف الله فدره نرا ده کند خدا قدر او
ضرورت حاجت مند در ضلالت و ضلالت

در کلام

ضلال گمراهی ضایک گمراه ضرب
زدن ضارب زننده ضراب
درم زن ضایع کم شده ضایع و
ضعفه آب و زمین ضیف همان
ضیافت مهمانی ضیف تنگ ضای
پایندگی نهضه ضعیف سست ضعفا
ضعفان ضعیفه زن است
~~باب~~ طهارت پاک طاهر
ک طهارت رسیدن دل طاعت
فرمان برداری کردن طایع فرمان
برنده طلب بوی خوش طلب الله
عبثه خوش زار و خدا عبثش او را
طاب شراه خوش بار خاتک بر

ان کلمه
ضایع گمراهی

طعمه الله عمر در از کنه اخذ اعمرا و اطلع
بر آمدن آفتاب طلاع را گردن زن
از عهد و نکاح طبع و طبع طبیعت
سهرشت طبع و طعم خور و نی طعم خو
دش طبله دار و مایه کن طول و زانی طو
یل و از طهر سیراه طیف و اجد و رند
شن طهری تراه طوق را به طهر
کردن طعین لکه طغی زنده طبع می
داشتن طمع امینه دارنده طهر خو
میده طبع جستن طرب و طهر آ
فکنیدن طرد و راندن و طهرید رانده طهری
در اینده طوق و طوق کرد و ایندن طوق
اکه که لارا گردانده طهر یا به طهران طهران

در کد شش از کنه عظمی القه عینه در کد و
خدا کنه او را عده و عهد و شمار کرد
لدا و در آن عهد و ل از راه یکش تن عید
بنده عید بنده کان عبودیت بندگی عید
الله بنده خدا عبادت پرستیدن عباد
ش پناه پرستیدن عابد پرستیدن عابد
عابد و عریان و عود بر سر عود باری
ده عده ده یک عابد هم عابدیت چیزی
خواستن نامه فی عاف و عظیم نازا بنده عمر
رند که فی عابد آید انی عطف و عود
استانده عرب نازی زبان عجم فارسی
زبان عربی انکه از عرب بود عهد فصد
کردن عابد فصد کننده عبادت سنون
علا و علو بلند علی و عالی بزرگوار عقل
(۹۰)

عقل قدر عاقل خردمند عطا و عطیت
داد و بخشش عید کنه کار و بالا کنه علم
دانشن علیم علام دانشا علما و عالمان عین
الصواب حقیقه و راستی دانشن عقیق
یب از نزد یک عرف انچه در میان
دم نماند عرف انکه قوم خود را بشناسد
عارف شناسا سر عیضت خود را از بی
پاشیدن عود و عزت حرمت عقیقت
مالش عاصبت آفر که عقوق نافرمانی
عاق نافرمان عجز نافرمان عرض و ام پیدا
نشان عدا طغی شفق با عرب
بیزن عطا و آزادی علی عزت الله
و حده عزت خدا یار که یکیت عباد

کن که کاری غصه اصل مردم غزل کن که
گرفته عصبه اعتقاد عود باز آمدن عطمت
بیکاری علاقه و علقه بسنگ عشق
سستی **الفن** غفران امزش غرور
فریفتن غم رخسارت عوایب و عوی
بیراه غمت خرمی غم غیب کس
بسلطان گفتن غفرش مقصود غرور
ب فرو شدن آفتاب غصبت بستم
بشدن غضا و زرش غل سر روشن
شدن غیب پوشیده غنیمت
مالی که بقارت پیانده غیج ناز
باب لغت فوت جوانمردی فرج
رمانی فرج شادی فوت در که شتم
(ف)

فنا اندیش شدن فرادی یک
بیک فرید در یکبار روزگار فراسه
کواهی دل فرض آنچه واجب بکند
فقر و فاقه در ویشی فقرها ریشمندان
وطن نیز دین فواید فایده فاحش
گفتن فرق و فصل جدا کردن فصیح
در بست زبان فصاحت حرکت
زبانی فوق بالا فصاحت رسوایی
قصات زبانی فراغ جدائی فصیح
کنارن فکر اندیشه دل **با القاف**
قدرت و قوت توانائی قادر توانا
قضا حکم کردن قدر تقدیر کردن قدر
ب نذر یکی جنین قرابت

خویشی قانع فرسند قوا بم راست
باستان قیوم همیشه فرست
لعین روشنی چشم قیام انسان
قیامت رستخیز قضات فاضل
قاضی حکم کننده مرآت خواندن بعین
را گرفتن قیاس اندازه قاهر فخر کننده قیوس
چو رفیع دشمن با عدل شسته قیوم جام بود
قصد کارزار بر تیر کراه قیوس کشت
قواعد بنیان را در دست یک رفته **قالکات**
گرامت گرامر شدن گرم گرم شدن
گرمیم بسته در بام دت که در مکره کفر
ناسیاسی گران کات ویر ویران
کتابت نوشتن کربت رنج تشنگی
را گردن کسب بند رفتن کسب خویشتن

لشکر

شبهن کفایت پسندیده کردن کلا
م سخن بزرگ گرامت ناموشی
چند کفایت چگونگی گشتم الله بسیا
کنار خداوند دایم ترا کسر هم الله اعاده
شکسته کرد و ملا خدا و دشمن او رسد
باب الام اطفاف خوشی لعنت
و در مر لعنت الله دور کن او را خدا
لغو آنچه او اصل ندارد و بازی سخن
سخن نادرست بقا ویدار لکت
کنند زبانی لذت خوشی لذت بخت شمره
لا ریح کردند لاشاهی نیست چیزی لا
ادر سر نمیدانم لانه لعنت صورت
تلبیس ب معجز **قالکات**

مروت مردی مست شادی
مضرت زبانی منفعت فایده مغیر
اشنای مقدار اندازه منفعت رنج
مصالح مضاحنه مقدم در پیش مغیر
و پس مستعمل بکار داشته مستخر
بیع چیزی که بخزند مکرم گرامی کرده
منعم نعمت دهنده مجاپناه گاه مغیر
مش مجرم کنه کار محبوس بند کردن
ماجرای مکرم رفته باشد مضرا مکرم حاضر
باشد مجاپناه کارزار کردن مواظبت
بر کار سر بودن مواجهت و مقابله
مشافه روی مار و گوسفند مد مد
موت بایکدیگر ساختن مجلس مجلس
۸۸

گاه مصادو بایکدیگر دوستی کردن مصطبر
خافاه معلوم و مفهوم دانسته مقتول
کشته مثل مانند مشاهده ماه مجاهد مظفر
بروز مجاهد مجاهد مجاهد مجاهد
سایه مقرون مقرون مقرون مقرون
چشم مکرم مکرم مکرم مکرم
ش مکرم مکرم مکرم مکرم
مانده مستعمل مستعمل مستعمل مستعمل
و مضایق مضایق مضایق مضایق
کردن مستعمل مستعمل مستعمل مستعمل
مستعمل مستعمل مستعمل مستعمل
و مستعمل مستعمل مستعمل مستعمل
مستعمل مستعمل مستعمل مستعمل

و ما و خدا و را مجمع محل انجا کردیم
ایستادند به جابر که ما را زیارت
مقیم آرام گرفتند منزل منزلها مرا اهل
صلها که چیکه مشایخ از رزمند ملاقات
بهم رسیدند معظم بزرگ داشتیم
عجبت انچه زنده فی بدان بود بعد
و عده که مدت بود بحضرت گفتند **الله**
لله نور در شایان را آتش نیست انچه
استایش با و بود و سل فرزندان
بنیوت بنیوت بفرقت رسیدند
یشیسم سیم بار خوشتر نصیحت هر که
الله بار سکنه خدا و را با خبر باری
منده نصیحت فراموشی نصیحت کرامت

علی

و نقیشتن و جان بجایت رسنا
نشد چنیز بر سر خویشتن واجب
کردانیدن نظر نکرد بن نقیصه
نفعه الله سودمند کنار خدا و رسنا
نما خواندن نزول فرو آمدن نقیصه
و قضا هر و باطن بخلاف یک دیگر
بودن نقصان یکی ناقص کم نصیحت
پنداردن نصب کسی را بر جابر
شتن **قال السی** و وصلت بودند و ما
ل بهم پیوستن و حیه بزرگ و رسنا
س و ارت میراث کبر و رسنا
و فابعد بار آمدن و حی و رسنا
و حیه بیکانه و کید نامیب و حدت

شهبانمی وطن خانه و مقام و در بخت
مانت و زر کنده و کرامتی **باب**
لحا هدایت راهنمون هوا آرزو
نمی و دل هول ترس هنزل باطل بلال
هلال ماه نو هلاکت نیست شدن
همت و صد دل هباء خست و اگر در
کنده مهاجرت انجام بجای شدن و
همچنین بمیدینه شدن اجماع بریدن
مانی راه نماینده مانق آواز دهنده
هدیه هایون خجسته **السلام** لایق
فراهم خور لایق تا کزیر لاشک بشکند
لادین بیدین لا والله سو کند است عقی
نیست بخدا لاسی نیست چیزی
بسم

باب لیا بمن حج کنی سیر اسکن
و حاجت بیا بین دست راست بیا
دست چپ بیس و پیوست خجسته
یا کس نومیدس یقین درست در حق
بدیم الله فعلا همیشه در و خدای تعالی
او سلفت الالفاض بعون الله ملک
الفاض بار **بسم**
بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مبدع بسمثال و مخترع بعرض
و عدت را و در و فراوان بر سینه انبیا
و واسطه قلداده او یا محمد المصطفی
و برآل و انبای او یا دین لفظ چندا
ست از مقرر دست و مرکبات

که بر زبان بامند است و در نامه های
بزرگ متعل چون اینقدر زیاد کرد
و در عمل آورد و محاورت او در مکالمات
مهندب کرد و خواندن نامه های کتابها
بر و بر آسان شود ان شاء الله تعالی
و بعد از افتتاح و مفاد بحث افکار کرد
ن حتم اختتام بیابان برون کارها
بت و فاخت اول کار که فضا را
آخر کار خاتمت و نهایت و غایت
پایان کار استیناف در سر کرفتن ا
سخراف از نو کرفتن مکاتب بود
و دیگر نامه نوشتن مراست پیغام
فرستادن رسایل جمع محاورت

طالع

مکالمات با یکدیگر سخن گفتن معاو
ضه سخن کسی و ارندن مواجحه و
مشافه و مخاطبه سخن در روی
گفتن استنانات و لحنوشی و اون
انعام و افتخار در سخن معاوت
و معونت و نجات ماری و
دن مظاہرت و استظہاریم
پشت بودن استغاثت با
درخواستن مصاحبت باری
مراقت امرا حی ممالحت ام
نکلی استمداد مدد خواستن امداد
و عدد و اعداد و اعداد و اعداد و اعداد
مکثبت پیش برون کار و رفیق

باصلاح آوردن کار مرفیع آورده تر شیخ پروردن
مر شیخ پروردن و شیخ و ترنبن آراستن
شیخ و ترنبن آراسته تخیلی و تر
بن آراسته شدن مستحلی و ترنبن
آراسته شده تر صد و ظالع و تر
و توقع چشم داشتن استر سال
استطاعت و تفسیر استیلا کردن
استیلا و تفسیر باز کردن انقباض خو
رشن را باز کردن تهمید بدو تهمید
عبد و عده و تفسیر تحقیر رسانیدن خوف
حشمت ترس حول بنام شدن اشکال
مکمل شدن التباس و استیلا پرورشیدن
ملابس و مشنیه پوشیده کارس مبهم کار

بسته انتخاب و انتخاب و انتخاب و انتخاب و انتخاب
برگه نه از تفسیر پسندیدن مرفعی پسندیده
فقد او تفسیر رزنی کسی رفتن مقصد او مقصد
از بی روئیده مقصد انکه از بی آوردن بجای
در کد شدن از چیز از شامیان سخن
اتحاد سراسر خد شدن محدث سببش
عاده جمع کن به سخن پوشیده گفتن نقاد
روانی کار مضاد اجرا فرمان دادن مضمضه
مجرس را رانده و فرماندهنده تفسیر و تعظیم و
تخیل و اجلال بزرگ داشتن مال صفت
زروسیم مال املف چهار پایان طرف طایف
مال نو تفسیر و تامله مال کهنه محمول مال دار
شدن محمول مال دار شده بمیزر زیاده کردن

مال تو از منافع و توانی و مزاد و بیایی شدن
منو از منافع و مزاد و توانی بیایی شده
مانند و تصحیف دفع دادن استیاحت و
اجتهادها تو از منافع مستقیم و مجتهدی عطا خوا
عطیت و مواجب و نوال و جز بخشش
عطا با و جویا و مواجب جمع اعطا دادن
معطای دهنده تبرع دادن نذر سید و جز
استعداد و اقباس فایده گرفتن مقبض فایده
گزیده مقبض فایده گرفته افادت فایده
دن مقبض فایده دهنده استبطا و بر شمردن
استعدادت زبانی جستن محضر و شمردن
شمردن متسریده که کسی را مقصود و روزی

در این

جوید استیاحت و استعداد بر آوردن
استخاره بختری خواستن استعداد
عاریت خواستن معیر عاریت دهنده مستعیر
عاریت خواهنده مستعار عاریت خواسته
استیاحت فاش شدن مستقیض و نا
بع فاش شدن افتاد و اشاعت فاش کردن
مداومت و منابرت و مواظبت بر کس
بر کار بر بودن دوام همبستگی استقامت
دوام خواستن ناشدند تخلیه جا و دیگر دانیدن
مستوا استوار کرده امانت و ازاله خواری
کردن استیجانت و استیلال خوردن
هوان و بهرن و مدت خواری اعزاز
عزیز کردن عزت عزیزی و نایاب
نوع و خفا و خبس و فن خوب و

استوب یک گونه انواع و اجناس و
فنون و ضرورت و اسالیب جمع تفنن و تنوع
گونه گونه شدن عاطفت و ملافت هر یک
عواطف و درافت جمع لطیف و نیکو لطافت
جمع صنعت گردانیک ضایع جمع مصائب
صدقات و موالات و ولادوستی خالص تقا
فل خود را غافل ساختن تقاعد از کار نشستن
حل و بکار اهل که پهلای نمودن نهادن و نهایی
سستی کردن ندادن و ندادن در یافتن فتن
فتنها محن محنتها ندادن و ندادن و جوارفت
سخنهای روزگار شدت و نکت سخنی سیه
زربت و مصیبت که رسد ز ریا و مهابت جمع

و نادر

و نادر است و و طفت در یافتن و کار نیکو کی ملا
مت و محاسن در کار بر شدن تصور صورت
بستن نامل و تدبیر و تفکر اندیشه کردن نه
بر و فکر و تشوق نیک نظر کردن یکمی
رجا و حصص فراخ عبتی کردن حدت
فهم تنگی رخصت زمانی رخصت از زمان علای
کرانی غالی کران سحر رخ اسرار جمع علو و
علو و سمو و سماوات که عالی و سامی بلند
شویب و اعلی بیقراری شدن اعزاز و تحریص برا
نمایدن استیجاش و حشت گرفتن مسو
حش و حشت گیرنده بهار زیبائی و نیکو
بهجت و مباحث و حسن نیکوئی و جمع

ز شغفی فنی زشت کردن اعضا و انفا و اسماع گوش
کردن استعضا و اجتهاد و جبهه تمام کردن اعضا و
مساهلت و مسامحت آسان فرافتن مضایقه
تشک و اگر فتن عمارت و اگر کشیدن به قاناد
و معافات و مکاربت رنج چیز بر کشیدن مرا
فت کشی را بر رسیدن و چشم داشتن
نداخلت شروع در کار کردن محاکم حاکم
شدن بخا صمت با کسی دشمنی کردن محکو
مت دور کردن فضا یا انداختن محکم فضا
جمع ترفیع آسوده داشتن الزام لازم کردن
ملازم لازم بودن التزام از خیزش و اگر
فتن احتزال چیز بر از میان بردن انقضا و

انقراض

انقراض بسر آمدن مدت تقو و توج و نا
لم اندو ح بودن و درد حندی نمودن ا
شکشاف و استعلام و استخبار خبر
بر رسیدن ابضاح روشن کردن مفرد
فتن فرارگاه هرگز و موطن و وطن جا
یکگاه استمداد و اطرا و روان شدن امتداد
کشیدن حمد و ممد و کشیده نمین فنی
قیمتی نفاس و غرایب چیزهای
کرانمایه غرایم غریبها ضایع ضمیر بالوادر
بت علم الویه و ریات علمها نطق و
استقبال پیش از آمدن اخلاف باز ما
ندکان سوائف و سوائف نیکو نهما
پیشین لواحق نیکو نهما پسین

توالد و تناسل زده و زارد لالت زادن
مولد و مضاف اچا که یک بر زمین آید تسو
بازار حسن تفریح و فرح طلب کردن
انتفاع منفعت گرفتن منتفع چیزی
که بد و منفعت گیرند منفعت نمود
و منافع جمع فایده و فایده بر کردن و خوار
کردن ضایع همای ضیف همای
عار و شین و وصیت عیب
منصب کمی معهود منزل جایگاه
منزل و معا به جمع علامات و اما
راست نشا نه اطلال و دجینی نشا
سرا اطلال و دمن جمیع شاست
و عرصه مسیان سراسه است و حضرت
اروا

جناب کرد که سرایوان درگاه عتبه است
نه محفل آنیم که می نر جمع منا کو از نه اسفند
رعقد خواستگار و اصرا به پوز کردن
استعداد و تشنگی که کردن مشتاق که کند
الهام در خواستن نقار لطافت
ت یا کی یعنی و نطق طاهر ال که تبه
یب تفتح پاکیزه کرده است از خور خور
کفتن منشی لکه از خور خور که بدار
نهال و ندر یز بی اند نشه سنن کفتن
نور حق کسی را تمام گذاردن ملک
خاسته ملک است مهالک جمع منقطع
خاسته ملک معاین جمع ملک

بهمی کیفیت چگونگی کمیت چندی
از وادگر کوشه نشستن منزدی کوشه
نشین زادی کوشه زوایا جمع حراست
رعایت و صون و صبات و ضبط نگاه
داشتن توبت و ثواب پاداش ظلال
ب جویندگان طلب جنین مطالبه
بصفت طلب کردن اقرار و ابرار نگار
برکنه ایستادن مهر و مروت فاعل
انجا و حصین بنه کرفان حصن و
و کشف و طهارت و مخرج بنه کاه حصول
و انفاق جمع حصین جابگاه محکم
ب کریر کاه مهارب جمع ماکر و
مناقب نیکوئیها مفاویج رشتنها مه

منقبت

منقبت پسر مثاب و معالیه عیبه
محاسن نیکوئیها و مضایح روائیهها مفا
فرنازش امصالح مصلحیهها مناطیهها
هنوت جوان مردی مروت و انصاف
مردی بشاشت مادر و ننی افضلیت
مریت افزونی اخوت برادر و برادر
ت پدر و نسبت پیری شباب
جوانی عنقوان انساب اول جوانی
شیوخت پیری کهوخت دوموئی
بحدت و شجاعت دیر سر اجتناب
ت خیرگی کردن معانیت عتاب
کردن معانیت عقوبت کردن معا
نیت انکه او را عتاب کنند اعتقاد

فرزندان سناکه خرنده کان مال مردم
بناحق مرجیع افرونی نهادن انجا
افرونی سلج افزون حکله طاهم شده
میختن تفتیش و تقحص حس حر
ن ثبت یاد کردن مقدمه از نهر خیزی
مقصود کفین مرتب مدح مرده عمر
فی جمع بزرگ کردن نسخ این کرم
کردن بجفت خرشک کردن سر
طب تر کردن عبر دات سرد بها
مفحات کر مها حققات خنگها
مرطبات تر بها فایده کننده سابق
را کنده رایس پیش رو وجود کننده است
خوب نن بکسی نسبت کردن صفت

و

چرخ تنگی وسعت و فسحت فرخی
از حام ابنوحی استعاش نکون دن
حال کسی حکایت دن عقبه سین
انقار بسته شده منقعه بسته شده جفت
نومید سخت زبان کار سخت جود
روست راشته محب ماهی منصب
مرتب عصر اصل مردم و آن چهار سب
خاک با آب و آتش عنا جمع نظر
ب و توسل نزدیکی جستن قرب
وسیل نزدیکی قرب و وسایل جمع
موسل نزدیکی چون بده تقلب فرز
کردن نزدیکی بر وردن ریخت
مرجی پیر رنده اهل و عدت

سازگار اعدا ساختن معد ساخته
عجب خورشید بنی معجب خورشید
بین مسارعیت و مبارزت بشناهم
فمن صلابت سخت خشنوت درستی
رفت و نطف و لبن نرمی کردن
مخاشنت درشتی کردن بایکد کرانها
فی و ترق و تنو فی آرزوی تقاروا
نی کار ساز وانی کار خصایل طفل
سختیک تعلل بهانه آوردن بشیج
بشهاج و ارباب و بخت و مسرت
وسی غبطت حسد بردن نیکی صفت
طیبت بخیلی جرم و جنایت و جرم
کناه جرم و جنایات جمع افاقت در

کد شکی

کد شستن از گناه و باطل کردن بیع در
سخت پائیدن تعریک مالش دادن
تایل بکسی میل کردن و خصوصیت
کردن موافقت و دفاق سازگاری
مناقت دورویی عذر و معذرت
پورش عقد اعدا خواستن ایجاز را
ست کردن وعده محکم و مجرم استوار
اکردن احکام و ابرام محکم کردن موا
نست و استنباس انس گرفتن
انس آرام گاه مونس غمگ را
جناب و بخود برهن کردن کف خط
خنده را نگاه داشتن بعث برانگیختن
بخت و اگاه دیدن اعتبار میان هر چیز

جدا می کردن محاذ و معبر آنکه انگیزه از مثل خود
جدا باشد بصفتی پسندیده اسناد است
بجای سر باز دادن افتضا میان رفتن اعتضا
و نیز و مند شدن بجزیر اخبار و خبا بنگاه
اشترار شرار بدان انتشار پیرا گنده شدن
منتشر پیرا گنده موجود هستی یافتن معدوم
غیبت شده مفقود گشته مقبول پذیرفته
تقبل پذیرفتن مردود و گردن خزان خسته
کردن ارعاده از دین برگشتن مرندار و
بن برگشته صبر کبابی جزع تقزع و استنها
ل زار کردن اضطراب بیچارگی نمودن
مضطرب جوار تحریر نشدن و ازاد کردن
تحریر نویسنده و آزاد کننده ایراد نقص آوردن

صدور

صدور بازگشتن اصدار بازگرمیدن ا
فلال واع اردویشی مقبل و معبر در
بش سر و دست نو کمر عسرت شکستی
خلف و زدن شک نافخ فرزند به خلف
وصف لاف زدن فهم و تفهم دریافتن
معلوم دانسته معلوم بین دانسته استزاف
و اطلاع دیده و رشید تکلیف و اجار و ا
کراه نسیم بر که مرداشتن کسوف گرفتن آفتاب
سب خسوف گرفتن ماهتاب نایف
نخف اندوه خوردن تکلف و بخت
بر گرفتن صرف کردن انبیا مهر و ف کردن
تده تعطف مهربان ملک و مالک بار
شاه املاک ملک ناممکت و ممالک

جمع ملک خداوند ملک شدن تملک خدا
وند شدن و کسب را نیدن عیب و نیت بندگی
عبد بنده عتق و عتاق آزاد کردن معتق
از او کنده محقق با حقیقت مبطل باطل کننده
اتفاق و اجتماع با یکدیگر گرد آمدن مله
خلقت و طینت آفرینش معانقه و
ست و در کردن یکدیگر کردن اعتناق
کار در کردن گرفتن سبق و سبق
پیش دستی نمودن تعلف و تمسک
جنگ در زدن اطلاق کشدن مطلق
کشده تقصیر بطاقت قصیر کردن افراد
زحد در کنه شدن نیز از نجا بانیدن خط
و سهم و نصیب و قسط بهره موقوفه بهره مند

منزله

منقسم قسمت کنده مشاع بخشنا کرده
نقص و نسخ باز شکافتن بیع و عهد نقض
بعض کار خفیه را یکسوی و اکتفا شن موقوفه
باز کنه نشسته تمنع و امتناع بر خوردار دادن
خوض شروع در کار شدن شخص شدن
غیضا و اعتیاض در خشم شدن متابعت
و متابعت پیروزی کردن خف و عاف
دل داد کردن عدل و انصاف داد انصاف
داد سندن ظلم و جور و حیف بیداری
ظالم و جابر بیدار کردن ظلم از ظلم نالیدن و
سعی و جهود و مقدر و طافت و قطع بریدن
انقطاع بریده شده توفیع نشان بارش
انتقام کینه کشیدن وضع فرومایه شریف

بهر کوار بقدر اسرین در سبی انداره خرج کرد
ن استغراق عمر رسیدن توفیق ا
ستادن توفیق شناسا شد
ن تنق و تهملک هلاکت شدن
خرم همیشگی غفلت ناهوشی
س اهل و اطفال نماند
المال فرد گذار شدن محصل فرد گذار شدن
اقبال در در آوردن روزگار از دست
چش میزند عدان حیث بنده است
ل ازین بر کردن مستی حاصل ازین
ه نهامی افزاینده حرارت کرم برود
سر در طردست طردست
خسک مراد است بلخ جوت و ازین
ان

بست نشسته توفیق طبع طبیعت عزیزت
مزاج و خلط آمیزش مزاج و اختلاط
جمع ترکیب نهاد سبده مهر سادات
مهران دفع باز داشتن اندفاع بازدا
شته شدن منفع باز داشتن شده خدا
ع و خدیعت فریب الفت و انگار
شک داشتن غوا این وصف این کینهها
جامعت و جوع کرسنگ شمع شیری
مبالات یک داشتن مهارت
استادی در کار اقوات توفیق اوقات
وفتهها ترویج رواج با سلاطین و شاه مناج
راهها اسعاف و انجاء رواج کردن حاد
جست اشباح کالبد با قند و طبع

گفتن تاریخ وقت پیداکردن مورخ و
فت پیداکنده استعداد با خاستن کا
رستعداد با خاستن جد بخت مجد و دیگر
بخت محذول بدبخت اعتبار و سحر و
خبر کرده جبر و آشنی مجوس بازو
شده رکالت است رایی رکبت است
خول خاموشی خدمت کار نکال قال
گرفتن شمایل خبر بهائیک ممکن بودنی
محال و مستحیل نابود است اسفالت نابود
احالت حوالت کردن احوال حوالت
پند بر فتن مجمل حدیث کتبه محتان علبه
انکه بر و حوالت کتبه رهن کز و مصره یون
بکر و کرده رهن بکر و دهنده مر نهن بکر و

استانده

استانده ادعی و دعوی کردن مدعی
دعوی کتبه مدعی علیه انکه بر و دعوی
کتبه شاید گواه مشهوده انکه بر و گواهی و
هند حامل و حامل باز دارنده میان دو چیز
اجبار و منتهان از نمودن کفالت و ضمان
باینده انی تکفیل و مکفیل بدین رفتار قال و قبل
گفت و شنید مقالت کفالت مقالات
جمع تقلیل اندک کردن قلت اندکی کمتر
ت بسیاری مشابیهت و مماثلت و مشا
کلت مانند بجزئی بودن امثال کرندگان
اکابر بزرگان افاضل مهتران جبابره کرد
نکشان اکاسره پادشاهان عظیم قیامه
پادشاهان و معادل و معادل و معادل

یک منزل حصول حاصل شدن محو
صل شده استعمال بکار داشتن مستقل
بکار داشته معطل عیال مند عاقل در ویش
عبد و فافه در ویشی ضیاء و غفار زمین
مستقل البه از غلبه بر گیرند اشتغال مشغول
ل شدن اشتغال شغلها امور کار با عطلت
بیکار معطل بیکار شده و واعی چیزها
که بر امر کار رخ خواهند داد و عیال یکی رجاء امید
مرجاء آنکه بد و امید دارند راجی امید دارند
مقدم پیش داشته میهنه و میسر راست
چوب نکر و حرد و خیره نهادن چیزی
استلام تسلیم کردن تقویم قیمت کردن
مقوم قیمت کنند مقاومت با کسی بر

بر کردن

برای کردن انتقال از جای بجای زند
انعام تمام کردن دین و قرض وام دیون و
فراضی جمع مؤجل مهلت داده میهنه
شناس از تمام بنک و تنعم بیاز بستان طبع
خورش ثانی در رنگ کردن ذلت خواری
تقچه نمازد داشتن بنده و واجستن مؤمن
آنکه از او بمن باشند مستامن امان خواهند
مستاجر با چاره دهنده وزن سنجیدن مو
رون سنجیده موازنه برابر کردن استند
ون دستور برخواستن ازین دستوری را
ون مادران دستوری خواهند مگوین
هست کردن کنون بر سر آمدن نهفت
خطا کردن مداهنه باطل در ساختن مر

مرزوف روزی دهنده محروم بیروزی مر
هوم سزای بختیش بریان و بسته جفت
را همین وج جمع بکله جلیدی نمود در توار
ی شهران شدن منواری انکه شهران نو
دورعت و رفایست آسان تو خوش عشق
مطعم و ما گول خردنی مطاعم و ما کل جمع
ملبوس بر شیدنی ملبوسات جمع مشرو
ب آشامیدن خرمج امینحه مطبوخ
بخنه صبح شراب بامداد عنوق نزار
منارمت نه بی کردن
حبص و بیص تنگی و فراخی حناط و مناط
آمد و نه خلوص خلوص نیت حس عقید
ست نیکو اعتقادی منفعت مبارک قدمی

غنی

نمیه و قواعد راست بنیاد با فارع البنا
ل اسوده دل منتظم الاحوال نیکو احوال
ل مصارف الامور گردش کار با سهل
لا فدا آنچه آسان بدست آید علی الرزوق
سهار بر سر هنر ناقضی الحاجات حا
جفت روا کرده کائنات من کان هر که باشد
مرغوب فيه آنچه بدو رغبت کشد استنها
فرست وقت نگاه داشتن مکارم
لا خلاص خربها سرنگ طیب و اعرف
اصلهای بایست غنقرت نزر یکت
دلائل ناطقه و در لیلها کو با شو بیه ناطقه
کوها و سلاست ~~خیر~~ خیر شر
ننگی و بدست نفع و ضرر سود و زیان

قبض و سبط کفر فکلی و کشاد مروری
لایسین و زاد سعادت و شقاوت
یکسخت و یکجستی سعد و محس اخضر
یک و یکسخت و رخاستی و اساع
خز و ستر راحت در پنج رنف صف بسته
گن دن قرب و بعد نزدیک و دوری
اولی و افاض نزر بکان و دورلان خود
و امن نرسی و ایمنی سکون و حرکت
و آرام و جشش معاد و معاش آضر
و دنیا عاجل و عجل انجهاات و انجهاان
عام و خراب آبادان و ویران موت
حیوت مردکی و زندگی قلیل و کثیر اند
ک و بسیار شریف و فقیر نازک و سطر

افارب

افارب و جانب خوبش و بیکان کان
داخل و خارج اندران و ویران سر و علا
نه نهان و آشکار بر بیج و نثر خضر و نثر
خفت عجب و نغمین لاغر و فربه مکرده و
محبوب ناخوش و خوش و تر مادر و وادرا
بید و روزه قوت و ضعف و آب و کستی
مغن شد رستی و بیمار شکار و تار اند
دن و بیرون اصل و فرع حج و شمع و نور
عدم هستی و نیستی کبر و صغیر بزرگ و کوچک
جلیل و حقیر مشد مصالح و مصلح و اسیر و بیدار
اندا انتها اول آخر سمت کتاب
بسم الله الرحمن الرحیم

محمد بعد و شارب سید مرشد اعظم
جل سلاله عقول در ادراک تحقیقات
ادفایم و فهمم در احاطه نظر کند معترف صفت
ادموهوم دور و درازان و صمدات پیا
ن مروج مقدس بیخود این مقتدا یغیر محمد
موسط ۲ الله علیه و آله اولاد اوصیای
اعلیه السلام اما بعد این مختصر است
لفظ عربی مرتجم تلفظ فارسی بر ترتیب
حروف بی تهنید و تشدید لفظی در ادراک
سلالت اردانتی میان این ناچار بود
آورده شد و حروف اول الفظ را با
عبارت خرد گستره و فتح هلالیک بابی ذکر کرده
بیشتر را الله العرف و المعین **بسم الله**

راست

الله خدا احدیکی امر فرمان کننده اهل
بیج البه و اصل هر اینه اثنامیان کن
امریان او امر جمع امیر امر فرمانده آخر
گیرید اجبر مرزور اجبر مرزور گیرنده اجبر مرد
انیس عکس رانک پدر اباجع آخر
در اخوات خاتران اکیده استوار است
شیر رانک خمر کوش اسلاب جمع
الم در و الام در و اما مل امید امانت
ماقت رنج امانت جمع اوج بالا اسلاب
شهاد امانت و انت نشان امن یعنی
امانت راستنی امانات جمع امان مرد
ن اصم کریم کول بیض سفید اسود
سباه اجمر سرخ اصف زرد ازرق کبود

افسر سبز آید کند کون افرع کل اعلم را
تا تر جمل نادان نراند و روشن تر آید
ع جیز با دنیا پیغیران اولیا و سنان اقا
رب خورشید اجانب بیگانگان را
جیف جیز با نراند و دست اجابت بختها
نراند که تیب سخنهای دروغ و کاسریا
و شایان فارس ارقابندگان از مرمها
را اعد و دشمنان انجانب و انجانب
و اجناس و جنایات کونها اطراف و آن
فی و اوطار و آفاق و انحرار و ارجان
در عالم اسلاف که دشمنان افلا
فی باز ماندگان اشغال تعلیم اخبار
و دشمنان اخبار نیکان انحرار و

سازگار

ابرار نیکوکاران انحرار از اوان انبا
ع و انجانب پس روان اوقات و روز
منه انکامها انتقال بارها احتیاد اخلا
و اصد قاصد و سنان اعیان که خدایان
مقبور ارباب کلا ستران ایام روزها
اسابع هفتهها انشد ماهها اعدام بر لها
اعمار روزگار ایمان گویند و اسما و
سامر نامها مقاس و امها اشخاص
اشباح کابیدار و اوج جانها اعوان
فصار بار و سینه که انکار در شترکان
قواه و دهنها ایاد و سینهها افواج کردهها
ازواج جفتهها اطلای بند ما حمیه اجدار
بد سنان کلان انبان پسران انبا کم پسر

ان شما خوانم خوانم خوانم شما اعمام برادران
بدر احوال برادران مادر خوانم خالهها
شما اطفال کودکان اعراف بالاسمها انوا
روزارشکوفها امطار بارانها اشجار
درختان اوراق سرکهها اغصان شاخها
اشجار میوانام کنهها انعام لی بدرا
ن ارباع سودا ررباع و اشقام برنجها
اجر بارانانی ارزو اعلال بنده مانا
ت و قمشه و منعم رختها خانه اغنیانوا
نکران اسخبا جو امزدست اسخبا بدبختنا
ن اخذ گرفتن امر فرمودن **ما این حق است**
اله خدا اسم نام انم کنه هلد دستور راجده
خوان برادران اخبار برادر گرفتن

افادت

افادت فایده رسانیدن افشاد افشا
عت فاش کردن امانت و ازاله خوا
ر کردن اصفاد و ارغاد استماع گوش
راشتن اعضا است و اگر گرفتن اغماظ
چشم پوشیدن اعلام و انهار در اخبار
اکامانیدن اصفاح و اظهار روشن
کردن انشا چیز سر از خود گرفتن امفا
و اجمار راندن و کار زمان اجلال و ا
عظام بربرک داشتن احرام و ارجح
ب برکن پایدار کردن ابرامیزار
کردن ازادت خواستن اعجاب
خوب شدن بینی کردن اقامت در کند
شنن رزکنه و یار شکافتن بیع و کله

انعام و احسان و اضعاف نیکوئی کردن اعدا
م و افتابیت کردن ارشاد را نمودن
ایجاز و اختصار کوتاه کردن سخن استیا
ع غلام گفتن اطلاق و اسباب و
کنار بسیار گفتن ابرام و اطلاق ملوک
کردن اضمحار و تشنگ کردن انجاز و
سعی و تجاه راست کردن و عهد احکا
م و اتفاق استوار کردن ایجاز سخن
کردن اعتناق آزاد کردن اطلاق گفت
ن اقرار زحد در کشن ایزاز و بجا نیدن
اضرار زبانی رسانیدن اصراف می انداز
خرج کردن اطلاق و اطلاق کردن انظار
رو اجمال زمان دادن افعال فرو گذاشتن

ایجاز

ایجاز رو و بحیرتی آوردن او بار و اعرا
ض پشت بگردانیدن اضعاف و جزییات
ن اغانت فریاد خوانستن التفات
و انکر بستن ایجاز و ابداع رسانیدن
افلاک و اعصار و اطلاع درویش شدن امر
طلالعه دیده در شدن ایجاز و اگر به ستم
کاری و داشتن ایزاز اصدار آوردن و بردن
احقار و ایجاب حق واجب کردن
اجابت پاسخ دادن اعلای بر فراشتن
اجازت بجز دادن رجا زنت رو آوردن
احداث و ابراع تراوردن اعادت
باز گردانیدن و جزییات آوردن انداز
نرسانیدن افراز جدا کردن انجاز و

انقطاع در نماندن از زود و در کوشش نشستن
انقباض کردن نهادن انقباض و اجتماع
کرد آوردن انقباض و در نماندن رباب کشیدن
انقباض جدا شدن انقباض با جری رسیدن
نقطه بریده شدن انقباض و در افتادن
اصفا و اجتناب و اجتناب و اجتناب بر کردن
بدن التزام بکردن کردن اجتناب و اجتناب
از میان بردن و اطراد و استمرار روان شدن
نماندن اجتناب بر هر یک کردن از طعام افیاض
سختی امتداد کشیده شدن استقامت کردن
نماندن اجتناب و اجتناب و اجتناب در اجتناب
لجی اندیشه سخن گفتن انتقال و انتقال
در جای جای شدن اجتناب و اجتناب عطا

خواستن

خواستن اجتناب نماندن کردن انقباض
کوشیدن اجتناب و اجتناب و اجتناب
را بکسی نصبت کردن اجتناب و اجتناب
از شایع و اجتناب و اجتناب و اجتناب
نماندن اجتناب و اجتناب و اجتناب
فمن اجتناب و اجتناب و اجتناب
انقباض و اجتناب و اجتناب و اجتناب
سختی اجتناب و اجتناب و اجتناب
عقضاء و قوت کردن فتن اجتناب و اجتناب
شدن از نماندن و اجتناب و اجتناب
زاد کردن اجتناب و اجتناب و اجتناب
اجتناب و اجتناب و اجتناب و اجتناب
فمن اجتناب و اجتناب و اجتناب و اجتناب

خشم شدن احتیال احوال بر سر فن احتیال
ل کردن کشی کردن اشتغال بیکر و کردن
افتقار دروغ با فن انتظام و التیا
م و اشتاق فراهم آوردن کار انحصار بر
بر فن ادخار خیره نهادن احتیاط و
مستزاج آمیختن اعتقاد اهتمام نهادن
شغل انتظام کینه کشیدن از رخام نهو
هی کردن انبساط و استفاده فایده گر
فن استقامت نام شدن استغفار
مهربانی جستن استغفار کردن و
شغل استغفار استیجاب استیها
و سبک داشتن استیجاب فریاد و
دلایل جزاوار شدن استیجاب استیجاب

استغفار

استغفار شکر داشتن استیصال از
بن بر کردن استغفار اهمه ملازم رسیدن
استیجاب بر خوردار سر کردن استغفار
و استیجاب جزاوار شدن استغفار کردن
ن کشی کردن استغفار بسیار گفتن
استیجاب و استغفار بر روی آوردن استغفار
بیشتر از آمدن استیصال بیکوئی کردن
استغفار و استیجاب و استغفار و
استغفار جزاوار شدن استغفار استیجاب
استغفار بجزاوار شدن استیجاب استیجاب
بهرای کردن و استیجاب و استیجاب و
بهرای کردن و استیجاب و استیجاب و
بهرای کردن و استیجاب و استیجاب و
بهرای کردن و استیجاب و استیجاب و

امهات جمع امت مادر زام الولد مادر فرزندان
ام القبايل مادر بليد بهائين
آرام اهل و تشكر اناس مردمان احب
خاهاخت برادر اسلوب يك
كونه اذنه كوش اصول بخندها الموركار مالو
في هزاران الفت دوستي **بالتبا او مشق**
بار سر آفريندگار بياض سفيد بهار زيبائي
بهايايندگي بعيد دور بعد سيب سبزه
بيناري بهجت شاد در باب در بوا
ب در مان بصارت بنيائي بهشت
بشر آرم مر بده شهر بقب بشته بقل استر
بشان سر انگشيان بطن شكيم باطن رند
رون باهر در سر آمد در خوب ب باطل نام

بكار

بكار بلاغت نامي به بيع نو كنده بر از جامه
فروش بجز دريا بر بي پا پاين به راه شب
چهارده باعث بر انگيزاننده بشارت
مژده دادن بشاشت گشتاده روي
شيع اخلاص بلابل اندوهها بيللان
كوزماي تنك بصيط كستراننده بطن
سخت گرفتن به سه ناكه گرفتن ببيع
فروختن بايع فروشنده بفكره **بالتبا المكو**
بد ايت آغاز كردن كار بگرويشنه
بلاغت كه رنوبطبيع خرسره بستر گشاده
روشي بر نكوشي بفاع جاينگاهها ببلاد
شهر بقال استران **بالتبا المضموم**
بعد دور رس گندم بهشتان در نوع

بفاع جایگاه بغض دشمنی بران حجت
بر عودت کبک بر دج کنگر آید و راهها
ی شبه چهارده برودت سردی بلوغ
رسیدن بقورگاه و ماده توقیع نشان
پادشاه نوامون دو بیک شکم زاینده طرح
اندو ح تبع بر سر و تلبه و تاله مال کهنه نکر
باو کار بنابر زینها نلامیه شاگردان
تأشیل مانده مانترک دست بازدا
شنن تکلیف بستم در کار سر داشتن
تبلیغ رسانیدن تفریق جد کردن
تخفیف سبک کردن تولیت عمل
دادن نصرت دشوار کردن تحصیل به
ست آوردن علم آموختن تکسیر سبک

کردن

کردن تقویض کار بکسی و گذاشتن
توسیع و تعین سرزنش کردن تسلیم
دن نهادن قریب سر کردن تخلیط
مبختن تلخیص در در کردن تفضیل
شرح حج افزونی تنبید پیدا کردن تعصیب
پناه گرفتن توقیر پارتی نهادن تدویر
روغ ساختن تزقیه اسوده داشتن نا
بید جاوید گردانیدن تعویف زور بر و
ز انداختن وام تعظیم و تقییم و تمجیل و
تکسیر بر ترک داشتن تهذیب و تشقیق
باکیه کردن تجرید از مودن تقدیر انداز
تعلیم آموختن تصدیع در در دادن خبر
بل از جای بجای شدن تکسیر آرام داد

تعطیل بیکار کردن تحریف پاره کردن
تحریف سوزانیدن تمهید گسترانیدن
توکیل کسی را بر چیزی گماشتن معص
تعطیف مهر بانجامش تقدیم در یافتن
تصلف لاف زدن نفوذ پرستری حسان
تقصی از دشوار سرون آمدن آخر
ف و تفقد پرسیدن احوال غنیمت بر خوردا
ر کر فتن تعلف و تمسک و تشبیه
چنگ در زمین بمنقط و تنبیه بیدار بودن
تخطط و تصور خرابی من را نگاه داشتن
تجسس و تحریز بر هر کردن از چیزی بعدا
دشوار شدن بجهت و نوشتن تاتی در یک
کردن تلف و تبصیر جالوسی کردن

نیم

تنهج شادی کردن تغلب فرو کردن
تشکی کلاه کردن تشوق و تعطش و کهن
از نو کردن شدن تلفی پستوان شدن لاف
تارف و توجع و تقصیر اندوه خوردن و در
دمنده نمودن بترغ و دادن چیز سرگوا
حب نباشد بمول بالدار شدن تقبل
تتبع و ربیکسی سحر باز کردن توقع
و تظلم و ترصد و ترف چشم داشتن
تربین و بگلی آراسته شدن توجه روی
فر کردن ترجمه و گردانیدن از زبانی
باز بانی نهادن شمار داشتن بجز بزرگ
نمودن ترجمه بخشیدن متنا از دوبردن
تفضل بزرگواری کردن تصوف خودی

شدن نهادن سستی کردن توانی و
توانی و نتایج و مترادف بیابی شدن بجا
وزر در که نشن از کناه شاسل و توان
لده زاه توار سر نهان و نشن تنفر نظر
ت نمودن نایب نویه کنند نواب نر
به دهند و نویه بد بر نده **باب الحاکم**
نمخال مانند خفاخ نهنگ خفاف بر ستوا
ن غلاف جابوسی کردن عملیه شاکر
تجارت باز رکابی کردن تلاوت
خواندن بر ز سر سرخ تلم بند شلوار نر
بهمال نبیان بیان **باب المصنوع**
نوش بهائین قیمت کردن نفالت کلا
ن نفاح سبب نراب خاک رس

(غفر)

سر غفر هدیه به تحف جمع محوم حدیاز بین
شبان شلوار نریت روضه بخاک
باب النافق نفقین بهائین قیمت کردن
نفالت کرانی ثقیل کردن ثبات پاید
ری کردن ثابت پاید ار نایب نایب
نقب سوراخ کردن شاسنا بش نوا
ب پادش نر ای خفت نروب نونکر
ی تلج برف نوب جامه نورا و نمرموه
نمرا ت جمع نانی دویم نالت سیم نامن
هشتم نغلب رواج تفاوت زود
کر فتن و در یافتن نلم رخنه نم و تقرا
نخاکه بیم بود از دشمن نقر باره دم نقل
ن آرمیان و پریان شعر میان و کفر

اسلام **بسم الله الرحمن الرحيم** نفب اسمین نقایع
تقل کرانی نیاب جامها نما میوه نافه
استوارنیم سنبر **بسم الله الرحمن الرحيم** شریابریون
نعبان مار بزرک تیوب جامها تیوت
استادان نقوب افروخته شدن آتش
شور ملاک شدن نفور جایها که بیم بودا
زدشمن **بسم الله الرحمن الرحيم** جسته سن جواد جوهر
دی جدید رتو جده در کلان جده مادر
کلان جده در جمع جنب به ملو جیب
کریبان جناب کردا کرد سرا حبان
بیدل جفا بد کرداری جانی بد کردار
جزا پارس جمال خدنی جمیل خد جمیل
شتر جمیل کره جنیل محکم جلال بزرگوار جا

سور

سوس خبر جوی جمع همه جبریده در فنز جزا
سزاوار جعبه شیران جارا هم سایه جلالت
جده سرحیات و جهل نادانی جارب
کننده جابر زور کننده جابج کر سینه جنت
هشت جوسف کوکک جهنم و جهنم دور رخ
جرب کر جانب کناره جراف جمع
جبهه پیشانی جرف اندرون شکم جده
نیک جریحه و جرب ربت کناه جبابره کر
دنک ن جبر زور کردن جور سم جوار
روا بورن جبر بخود کشیدن جده ب خطی
جلی روشن جابره کینرک جاتلف
رام نر ساین جلیس امنشین جلیش
شکر **بسم الله الرحمن الرحيم** جش کونه کونه جش

پری جلد بدست جلاب انبان جید کر
ن جیران همایکان جمال تنزان جیا
ن پیشانیها جیال کوهها بمهاد غیری
کفار جبریل جلاب کلاب **بالحکم الشیخ**
جور جوان مرد در جنون دیوانگی جبهه پیر
جنت ناپاک جرم کنه جوع کر سنج جند
شکر خیزه یاره جعل بای مرز جعل کر کین
کش جرموفی موره بالاسی جلود پوسنها
جنوب بهلو با جرات دبیر جرم کنا
جلست امنشینان **بالحکم الشیخ** حادف
زیراک حلا دست شیرینی حهاقت
تمام مردی حذاقت استاری وزیر کا
حماقت ابلهی حذارت کرمی حاکرم

حقارت

حقارت خردی حقیر خرد حادسنا
نبد حاسد و خور بد فاه حیرت کر کر
طانی حیران کر کر دان حقیقت در
سنی حاجت مراد حدیث سخن حرج
تکی حدید آهن حدل انکر حیر دشمنند
حاضر آماده حابط دیوار حافظ و جای و
حارش نکا دارنده حادی یکم حیف سم
جمال بارکش حمل بار حریف بهشتین
حجر سنگ حنا ط کندم فروش حلیک
ماقنه حلیم بر ربار حکیم رانا حکم میا جخی
حاکم قاضی حصین و حصار استوارده
حجانت استواری حضرت درگاه
حاشیه کرانه وزیر دست حواشی جمع

خبر بر جامه ابریشمی حقیر بر باری ناز
کج خبر دانه خطره جای دیوار کشیده حمام
کبوتر خطره حمام تر نش حقیر
نشب حلاج نداف حیاتم قرب
جنگ حایل باز دارند محبت حجر بار
داشتن حل کث دن حشر کرد کردن
خطره و نهان حضرت معین کندم حمد تو
دن حتی زنده حیات مر در حیات
زندگی **ابن کثیر** حکم بر باری حمل
باز خطره کندم حیاتم حرام حرویه حیات
رخس حجاب پرده های چشم حشمت نیکو
حبر مداد حریه حیات حذت نیز سر حقیقت
حفظ و هایت و حرارت نگاه داشتن

حرفی

حسرت از زود بودن حسن در بافتن حبال
بسمانها **ابن کثیر** علو شیرین حوصت تر
شش حلی پسرانیه زود سیم حشرت آزادی عزت
او حسن خوبی حاسم شمشیر حشود شادی حب
رو سنی حوصت سوزش حشانه بافی جان
حجب بر دما حروب جنگ حشودت نوشدن
حکومت داور کشدن حکما و انایان حشود
به ست آوردن **ابن کثیر** خلیفه امام خیر شیک
خیر اکاه خیر نیکوئی کننده حشالت نرسار
حجل نرسار خطانا صواب حطبت کناه
خاطی کناه که حقی پر شیده حقیقت سبک
خارج بیرون آبنده حراب ویران خار جا
و بد خبر با نوح خطرات بزرگی خطره بیم حشر

می فروزش و بخار و خنده ریس سر کشته خیار
ناندا همبست بچشمه چمن پنج حبیب فرما
به خالص با کبر و خیاط در زشت خلف فرزند
نیک خلیل در دست حال برادر را در حشم
هر خانم اندک شری خادم خیمه کار خیرینه مال
جمع آوردن خازن خزینه دار حقی خایه
کشیدن حل سر که خطوه کم خطوات جمع
فی فرزند حسن در شست خلف گه نه حرف
پا بر خیم بیابان برون کار و هر کردن عیش
خوف ترسیدن خیم و خنل فریفتن حرم
بکار بریدن خندان روز غم خدیج حایب
نومید خدیعت فریب **الحاکم** و خیار
کز به خزینه ترسار خیرت از ناباش خط

(جایگاه)

جایگاه نشان کرده خلاف ضیانت نارا
سنی خدایع قرب خلفت آفرینش خنجر
بر خوک حقت سنگ شدن خندان نکو
نباری خد بریده خار مقنعه **الحاکم**
الح خلت در سنی خیزان خیار تا نواطلو
خلف خود خفاش شب پره خرد کرکین مر
غ حیران زبان که رخصول بینا مر خف
موزه جلد بهشت جارد خلاصه بر گزیده ص
خسوف در شنی حضرت جناب کرد
ن خصدع فروغنی خنوع ترسیدن خرد
جج برون آمدن خلود جاودانه شدن خمو
فی گرفتن ماه **بالبدال** الفت و دولت فیدو
ز سر و دما و بزرگی دای زبرک در هویا

نزدبان بالا در که درین زمین و ام و چهار
در سر اقامت یکبار و مع استن دم خون و همه
بلای بزرگ دلیل را هر دغاف کویند و بان رو
غن فروش رفیق ارباب یک داعی
عاکنده و خدا نند و حق و مایه و نالت فروما
به کی و در کسترن در علم خواندن و دهن
سر کشته شدن دلالت را بپندون و بر
باب الدال ملک و دهانه شان سرای که نه
و مع جمع و نادر شان و دهانه نازبانه محاسب
و دهان ملک دار و مایع مغز دیت و در
در دل و نند و مایه **باب الدال المفسر و**
در ببت آره نیش و هن و رنخ و دن ندر
مایه و بختش دیون و ام و مودع انشکها

عزیز

و است نبرگان و خول در آمدن دلب چنار
و تاکو **باب الدال المفسر و** کذا نبرگس و کی بر برگ
و ببت زر طلا ذکر ندر و بکتاه و نب و نیا
ل دلیل خوار و ذوق چشیدن و حیر و چیزی کفا
و انشکن از نفحه و بچ کلو سرید و نم و نگو بیدن
ز نایب شدن و همه به **باب الدال المفسر و**
در بال و نبت کبریک و باب جمع ذکر یاد کرد
ن و مع آنچه در نهاد کسی و بکیرانند **باب الدال**
المفسر و در نینه فرزند ان آدم و خداوند و نرب
کناها و کور و ذکر ان نران و دهن و نند
شدن و نول نبر و نود شدن و باب ملک
مکس **باب الدال المفسر و** بر سن
سر رقیه کردن و خافراچی راجی است و نند

رجا افتد رافت مهر بافی در دوف مهربان
ربیع چهارم رستم بر سر دایس سرور رفیع
بلند دایست علم ربیع بهار رفیع ربیع همرا
اسکول پیغمبر گشت سر را فی رحل
رفیق رستم آیین رحل مهر در اجل نیاده
رحیم بخشاینده رفیع ارزان رشیف رشت
قامت رفیق نشان رفیق نکهبان رفیقیت
و راحت آسایش روضه مرغزار ارست
آستین رفیق کوثر روشن سر و کین کاورد
یوست آه و رفیق بار یکی و تنگ رفیق
آنکه در پس هم نشیند رفیق باز یک رفیق
باز یک درون رعد بانکه بر سر مزبوشند که
کفن ربط بن من رهن نکر کردن
در دای

دای و رازق روزی دهند رحمت بکنو
دن رو باز کرد اندن رحیم رنده با البر
الملکسون رسالت پیغام دادن
رضا خوشنودی ربیع مهر در رفیع بهار
ربیع جمع رزق روزی کا لایق حرام رفیق
مبارکی مزین بندگی رفیق کمر در نهاد
خیمه بار صحت رفیق میرا صفت نرم سلم
کمر دن رفیق نازکی دل با البر رفیق
روح جام رکن کوشه رفیق ارزانی فرار
صحبت رفیق پایگاه بزرگ رفیق است
رفیق نشینان رفیق بزرگ رفیق سرور
سرور رفیق رفیق بزرگ رفیق بزرگ

شمشیر سیاق شمشیر کمر گار کارد کمر گار
راسخی ساد باز سینان لشکر سلاطین
پادشاه سر او بل آزاد سبقت پیش رفتنی کرد
ن کساع رقصیدن سلطنت جو کر کردن محو
موشی کردن سما آسمان سبز روشن کردن
سلم پیش دادن برای غلبه سعی بکابو
ی کردن **باب السیر** **المفهوم** سوار نام سوار
ره سنان آهن نیزه بوار دست و رخن سبکی
کار و سیرت روشن سبک رشت مر واد
سماطین روصف غلامان از و در جانب
سیادت مهنی سعادت غمازی سوز
کمر به **باب السیر** **المفهوم** سکو و سکوناد
ی سلم سردبان سمو بلندی سلطان پیر

ن سوز

پادشاه سندس جامه بهشت ستم بیماری
سیل راهها سکوت خاموشی سوال پیر
سعدن سوز ناف **باب السیر** **المفهوم**
شمس آفتاب شفق مهربان شهادت
مت زیر کاشف بزرگوار ی شریف بزر
کوار شانی کله کردن شجاعت دلیر
تفاوت به بختی سستی به بخت شمع
سیر و حراجت شاه تراه شجده شسته شده در
راه خدا تعبیر جو شعله لب شوار در آینه کمان
شقیقه نیم سر شفق سفیدی یار خنی
در اول شب شنبه بخت شتاب جوا
شانی سدر سنی دهنده شتره خریص شفا
عت خراسان شریک انبار شقای چتر

شعبان سیر شمالی خوبهای نیک نرج برده
 کردن ششم دشنام دادن شباغت طعنه
 زدن شهوت آرزوی نفس شامت دشمن
 کامی **باب الثانی المکسور** شفا شند رستی
 شهاب روشنائی شانه دندان شدت
 سخنی شد به سخت و به نیت خور نیک
 شکیل بچه شیه شیع و شمعنا ریدان
 شکایت کو کردن **باب الثانی المکسور** شجاعت
 و شیر شکت بر شیه شامو کوران شکره ان زن
 شکر در برین شعبان جوان شوم افقها
 و آب رنده شنبه شمع درخت شکر
 از آرد **باب الصاد المکسور** صومعه جویا
 نداشت صوامع جمع صومعه کور درین

بگو

صوفیه نامه صحیفه جمع صفال کفر خشک
 صاعقه آتش که ز آسمان افند بار عدل صام
 شمشیر برنده صفیر زردی صوت آواز صفا
 ل زرد بینه و فروزنده صمدیه زرد آب صلد
 ست نماز صوم روزه صایم روز در صداقت
 دوستی صدف دوست صادق راست
 کوی صفت انسان صفاره روی کر صباغ
 رنگر صابن نگاه دارنده صعبه کد چک صم
 بت صبر رسته صابر رنگباری کشته صامت
 زردیم و خاموشی صبی کردک صلابت
 سخنی صرامت برادر مرد و مردانگی صبا
 حت نیکدروشی صعب دشوار صفت
 مینه خوب نزر نیک صاحب خدایند

صوات راستی جانب یک یک صلیب
 چلیبا یعنی نرسایان ضاربه مهران حرف
 کرد اندین صید شکار کردن صلب برادر
 کردن صرم بریدن صون نگاه داشتن
 صبه دشمن که **باب القاطط** صدف را
 سنی صدف راست صغیر کوفک صبت او
 ره صرات راه راست صبان گورده ان صیا
 نت نگاه داشتن صیراف بکش آوردن
باب القاد و المقوم صلیح آشتی صبح سقده
 صحبت با هم بودن صلب بشت و تخت
 صعبیت دشواری صبحف نامها صناع
 پیشه دران صلیح انیکوان صرکیه زر
 صبه جاش صداع در در سر **باب القطار المقوم**

صبر اندر

صبر اندیشه دل صعبیت سخت صابر
 نه بشها صبر نایبنا صیغه دوز مین صفت
 مهمان ضامن پاینده فی صرب زدن مر
 ب انگین صیم نبر ضلالت کمرای صلا
 ل کمره صیف تنک صبور روشنائی صلم
 شیری صفوه جاشنگاه صجرت دلتکی
 ضرر زبانی ضنم با هم آوردن ضبط نگاه دا
 شتن صیر دسسه کردن ضالین کمرای
 ن **باب القطار المقوم** صبار روشنی صدنا
 صنا صفت تنکی صباقت مهمانی صنع
 صعن کینه حر نام نبر صمک صنده صفت
 بخیلی **باب القطار المقوم** صها جاشنگاه
 صمکه انک به در خنده نه و بر دیگری

خداوند به تیر ضعیفان و زنان **باب الطلاق**
المفوضه طهارت پاک طاهر پاک طبع
و طبیعت شریست طلعت دیده اطل
عت فرمان برداری طریقت راه خدا
خلل نشان کسری کهنه طبع مرغ طایر
طراحت کمر طاقت توانائی طناز
ی کتنه طبع پرنده طوق کردن بند طر
یف راه طرب شادی طالب جوینده
طویل دراز طاعت و با طایفه گروه طاعتی
ببراه طراوت نازکی طری نازه طاهر
اسباط طوع مراد خویش طوبیت اعتقاد
طریقت طارف مال نه طرد و اندن طعن
بد گفتن و نیزه زدن طلاق را کردن طوق

کشتن

کشتن طبیعت مزاج **باب الطاء و الملک سور**
طبیعت بوی خوش طراز علم و جامه طلسافه
بد روغ طفل کودرک طنجر آله طنیت بر تن
شت طغران شان پدش طومار کاغذ پیچ
طول درازی طغیان پیراهی طومر مرغان
طروق راهها طمانینه آرام طغاه کمران
طلاب جویده کان طور کوه **باب الطاء و المفوضه**
ظهر پشت ظهیر یار ظاهر پید اظالم نمکار
ظلام تاریکی ظلم شتر مرغ ظن گمان برد
ن ظرافت شیر بیکاری طریقت شتر
نیکار ظفر سیر و زری یافتن **باب الطاء**
الملک سور حلل سببه ظلال جمع طلق
زنکله کادو کو سفند **باب الطاء و المفوضه**

ظهور نازیبست بن ظفر ناخن ظلم ستم ظلمت
نار یکی ظلم و ظلمات جمع **یا العیان المفقود**
عیال زن و فرزنده عالمی تا خوانده علف
و علفه چون بسته سگرت نازی عجم انگه
ب نباشند عصفه خویش و نند عدم
نیستی عین چشم و چشمه در ز عین آشکار
علیم و عالم و نا علم برادر پدر و عمه و مادر پدر
عظمت بزرگی عاجل شود عاصی بیغیر
ن عاقل خردمند عدل داد عادل دود
هنده عمل که را عاشق آرزو کنند عا
فی فرمان مادر پدر برادر و علف نور
ش چهار پا بان علاف علف فروش
علیک بر تو علمی بر من عقیق زق

عزیز

عصر بهنا عدد سر مرخو عصفه باز و عقیم
ناز ایمنه عید بنده عزیمت اینکه کار عا
فت آخر کار عدد در شمن عقیق پارسا
علیل رنجور عقیق باشند با عا شردم
عد و شمار علامت نشان عیش زنده
کافی عهد پیمان عجب شکفت عز
بزار چمند و نایافت عبا ریح عطا
و عطیه بخشش عطار بوی فروش عا
دست خوی عدالت راستی عدل ماع
ست عیلت درویشی عوایف
باز دارندگان عدد در شردن عقیق بن
عزم آتنگ کردن عفو از کن در کرد
شمن عدون یاری کردن عود باز شق

عریف بانگ کردن پیری عسکر
 سپاه عتبه استانه عظیم بزرگ و بزرگ
 باب العین المکسره عمارت آبادانی عمره
 ت زندگانی عفت بهانه و بیماری عماد
 سوزن عطر بوی خوشی عجل کر ساله
 عفت پیرامین کاری عرق سارک
 علاج بیمار عمامه دستار دانشمندان
 عقریت در بر علو بالا عناد کردن عقیبا
 بیقری مانی کردن عبادت پیرسیدن
 عبادت پیرسیدن عهت نگاه
 دانش عیبت پند گرفتن عتاب
 ملامت کردن عزت ارجمندی عطا
 م بزرگان عبادت به کان علم در رس

باب العین

باب العین المضمومه عنصر اصل مردم عقیبی
 انجمنان عدت کار سازی عسکر و شوار
 ی عسرت شکست سستی عدوان بیمه
 دی عسرتان بهر حینه علو و علا بلندی
 عقه کوه عرف عادت عتف در شنی
 عقلت جدائی عنوان التزام عبور
 از آب در گذشتن علوف خونهای بسته
 باب العین المفتوحه غفار و غفره آمرزنده
 عثم کوه سفند علا کزانی علیط بسند
 بم وام در رعنی توانگر عریف عروقه
 ن غوا یب کمر ای غاوی شمیره غریز
 بسیار عرض مراد و مقصود غواصل بدریا
 فرورونده غارت نکافی کوه غارت نالایع

غیرت ناوان عالیہ کبیرہ عقلت بخیر
می غافل بخیر عیبت نابید ای غایب
بیب نابید اعتقاد اعمیت مال دشمن
عماز بد کوئی غالب زبردست عبطار
غضب خشم عفره فرادش نابید و آفر
بیدن عدس بد ریا فرور رفتن عفره عمارتی که
دن عذت فریدار رسیدن باب
العبد المکرم علفظ درشتی عفا تو انکر
می عبات فریدار رس عذا فرورش عده
عبطت شادی عس ناباک علما
کودکان علاط سکونند تا سر استوار
باب الغالب عفره اول ماه سبید پشانی
علام کودک نابالغ عبا کر عفران

امر بندن

امر بندن غلوا زحد در کنه شمن عرور
فریفته شدن عروب آفتاب فرو
رفتن عوازه کمران باب الفاء الفتور
فجل سرکش مخدیان فایت چیزی که
انرا طلب نکنند قوج گروه قرضیات
پدید کرده قطن زبیر فکور ریشته ها فا
صل افزونی افضلیت افزونی فهم
نکشت قعود بارش جاسن قید
دانا بهم چیز فرغ بیم فرح شافع فایح
کش پنده قبح شودن فایح تو سر
چه فاعر کرا نامه مجور مارده فاعر آفریننده
ع فافصل حد اکتبه فایض فرور عین
قعود و پشه قضا درکت زخم فاسق قهر

نباه کار فایده سنود و راحت فی جمع در دنیا
ک فرج شادی و در نباه ی فاسد نباه
ح فنا نبستی فی صحت رسوائی جانی
جوان فلاح رسان فرج برداشتن قسح
نباح کردن فی حیات بیدار فطر افریدن
فصل و فرق جدا کردن فرج بدی نوز
دمیدن نور برونزی یا فتن فرس
سب فرج ربانی فرج معلوم **باب القی**
والمکسور فکر و فکر اندیشه و ضامین
سرافراق جدائی و ف تباهی و فط
زیرکی فیتان جوانی فعل کردن و نرت
سستی **باب القی المضمون** فواد دل فجو
فسوف نباه کاری و رفت جدائی

فرج

فرج شاخها فنون هنر افصول فصلها فنون
جو اندر فقر درویشان **باب القی المضمون**
فرج قوی نیرومند فرج ربه قانوا حل شمار
فنام بخش کننده قایم ایستاد و قلف بی آرام
شدن قوم گروه قدیم و پیرینه قافل گشتن
قوال گوینده قلیل اندک قحط تنگ می
سک قیصر پیران قلیون کلاه قو
س کمان قهر که چک قهر کونا قهر
دشوار و دم قهر کور قدر اندازه قاهر شکسته
قادر توانا قاعده بنیاد فایده سر نهنگ و گشتن
قیح رشته فنا عت خور سندی قلب
دل هند شکر قریب نزدیک قول گفتن
قهر شکستن قطع بریدن **باب القی المکسور**

قسم و قسط بهره فقر کونای قسمت بخش
قصه افسانه قدر و یک قیام ایستادن
فراست خواندن قلت کمی **باب اتفاق**
المضمون مضوی و فصا بایان کار فو
نیر و فطن پنبه قماش رخت خانه فرا
فرخنده سیم فلامه نرینه قلم قلوب
دلها قبور کوریا قصور کوشکها فروغ و آنها
قنوت نوید شدن فرط کوشواره قضات
قاضیان قدرت توانائی قربت نزدیکی
عود نشین **باب لکة انگری کیفیت**
چگونگی کمیت چندگی چند کف جای
پوشیده و بناه گاه کوکب سنار با کشف
در شنی کفالت پابندانی کامی پسندیده

نیز کوشش

کبر بزرگ کبریم بخشند کلام سخن کثیر
بسیار کمال تمامی کامل تمام کاسر فوج
کرب اندوه کرب و ناروایی کاسنه نادر
کمرت یکبارگی کراهِبت ناخوش کسوف
کامل کدر تیره کون بودن کشف برجه کردن
کلاف قرار رسیدن کلب سک **باب الکافی**
المضمون کتاب نوشته کتابت نوشتن
کبر بزرگی کرام بزرگان کذب دروغ
کلفت کندی کسوت پوشیده فی کتمان
نهان کردن راز کیاست زیره کی
باب الکافی المضمون کینه بایان کار کلاف دروا
در کده و رت نیر کی کفو همنا کلیته هر
همگی کفران ناسپاسی کاوس قهرها

کفار ناکردیدگان کربوب کرب اندو
ایهاکم استبتن کسوف کرفتن آفتاب
کفر برشیدن کل همه **ما الا ان المشرجه**
لبیب خردمند لبین شیرخشت لبیدند
لطیف جالبک لبیم فرومایه نوعت کسوف
لمعه درخشیدن لحظه چشم زدن لکم کوفت
لجوم ستیزه کار لظلی زبان در آتش لسن
زبان آور لهور و لعب بازی لعل مرزا
نشدن اندوه در الماع درخشیدن لبیک
استادم بفرمان برداری لایح روشن
لحن آواز خوش و خطا کردن در سخن
لایحه جایگاه سخن از زمان بود بر کینه
خفتن مرغ لب شکر کردن لبم بوردن

خزانه

لغو هرزه لذت خرفشی **ما الا ان المکسره**
لجام لکام لحید ریش لثام دهن بسندم
چرا لوالا علم لغا دیدار لایام ناکسان لبین
لزم لباس برشیدن لب خردم کوفت
لزوم و لزوب او سنده شدن لباس
خلاصه چیزهای لعاب آب دهن لغوب
نابیداشدن لوح کوه بلند لغوب
لازمی **ما الا ان المضموم** ملک باه شاه عهد
مملکت پادشاهی ملک فرشته موکک
لشکر مالک خداوند مارج و مارج ستاینده
مافع بازدارنده ممنوع بازداشتن مازی
گذشته ملحا و حنجا و معاذ و مفرع و مکنف
پناه گاه مثنوی و مرجع و معا و جای بازین

مغزو و مظهر بگر نرگاه منبع جای
بر آمدن آب ملوان شب و روز مطبخ
شور استادن مقابلت گفتار مهر کاین
مورد جای آمدن مجلس نشستن که معا
ش زندگانی مطاع کاهامه و مظهر جای
فرور آمدن مطبخ جای افکندن مطبخ جای
می نگر بستن منظر دیدار موقع جا
ی افتادن منزل و مرغ و معمره و مرجه
جای فرود آمدن منازل جمع محفل انجمن
گاه هرات تلخها مهرات استادی
ماهر استاد و مظهر جای پیدا شدن مها
بت ترس ملاحت شکمین منتهج راه رو
شن مکین و متین استوار مرضیه بست

در نیمه

مدرسه مدح مرده گفتن مرغی چیرگاه نرید
سر کین دان میخانه راست لکر مهره
لکر مظهر نازش محدث ستایش مو
غره بند مودت و محبت دوستی مظهر
در مشقت سختی منزلت غاری منفعت
سود مظهر زبانی مسرت شادی مهر
ت نیکی مشرت و منحل و مشرع و مو
رت انجوزه مواجب عنا معتم جایه
بوره موجود جای حث شده معدوم نابا
فت معمور آبادان محبوس زندان کرده
معروف استاد شناخته شده مقبول
فریفته موزون سنجیدن نازون دستور
می داده مقطوع مریده زندان میجو دستور

مذموم نگویید موریس میراس یافته
 مجرور حسیه شدن منسوج باطل شده
 محمول بدست آورده مظلوم ستم رسیده
 معلوم دانسته محموم و معقول در یافته
 مقسوم بخش کرده مخطوم ظواهر مندرج
 وم پروزی مخدوم مهر کرده مسرور و محبور
 شادان محزون و مکروب و مغرور
 ه کین شده مقرون نژدیک شده مقهور
 رشکسته شده مغرور فریفته شده مدکور باد
 کرده منسی فراموش کرده شده منقرض
 زی یافته مدروس ناپیدا شده مقبوض
 گرفته خاطر مبسوط کسره مستوع انکه از
 پس او روند مدفوع باز داشته مصروف

کردار

کردار نیدن مامول و مرجرا مید داشته
 مقبول بدین فرقه منقول از جای بجای شده
 ن محزون کذاشته محفوظ و مصون و محرو
 س و مفوظ نگاه داشته محمول و مخلول
 آفریده مطیع و معجون کدر شده میمون
 خجسته مشتعل آراسته و بر کرده مجوع
 کمر آمده مستور پوشیده همچون دیوار
 نه مرفق جایگاه معدود و شمرده مندود
 اسوار کرده مسدود بسته معکوس باز
 کونه مرسوم و مرفوم و موسوم نشان
 مصقول زداینده محبوب و مورد و
 معشوق دوست داشته محمول خوا
 رنده منکوس سخنی روزگار رسیده

مغلوک فلک زده مسطور و مذبور و در
قوم و ملک و ب نوشتن مسطور و در
نیکیخت مخدول بد بخت منجوس شد
م ملعون و مطرود و راند و نفرین کرده
ماکول و مطعوم خورش مشروب اشا
مبین و ملبوس بوسیدنی معافی نیز
کورر بها موا استیقت بها منها محاسن تنگ
بها مقابیح رشتنها مخاری شررها
مساف و معایب عیبهها موازین ترا
زوما مقابیح کلیدها مقابیح جبراعنها مخا
بل و معالم و مراسم نشانهها مقایف جا
بهای تنگ مخاروف جا بها پیر ترس
مدح ستودن محو پاک کردن مسخ

صورت مردم بکسر اندیدن مسخ بسودن
ملاحت کسر ز نشل کردن مقنون تا
فته مبدول بخشیده مصلحت استی
کردن **تاسیم الکسوس** مرفف
ارنج مسخر خط کش منجل و منصبه جلوه
عروس میزان ترازو میزان ناوردان
میراث آنچه از مرده باز ناید ملکات بسیار
رکوی مهر از هرزه کوی مفقارند
مرغ مقنات کلید مصباح جبراع ملکال
پیمان مبعاد و عده کاه منشار رزه مرصا
دیده بان مرقات نردبان مصفا
فی مهمان منهاج روشن معار آبادان
کننده مثال نامه پارت مخان مان

ملاقات هنگام ^{الجمع} ~~الجمع~~ ^{الجمع} ~~الجمع~~
مفاحت آغاز کردن کار مکاتبت
با یکدیگر نامه نوشتن مکاتبت بهم
م فرستادن محاورت و مکالمت
با یکدیگر سخن گفتن مفاوضه سخن با
کسی وارد کردن معاونت باری در
دن مظاہرت هم پشت بودن مرا
فقت مرا ہی کردن مبارطت کنا
خی کردن مفاجات ناگاه کردن مدا
را نرمی کردن مداومت و مواظفت
ملازمت و مداخلت پیوسته بیکدیگر
بودن مراجمت انبوهی مماطلت و مدا
فقت روز بروز کردن و مماطلت

جدایی

جدایی کردن ممارست در کار بودن
معاودت و مراجعت بازگشتن مجا
کمت مجا کم فقه فرستادن مقابلت
تنک کردن مطالعت مطالعت مطالعت
ری کردن مساعدت باری کردن
مسایقت پیش رفتن کردن معاقت
رست و مرا کردن مفاقت دست
یکدیگر گرفتن موقت سلام ملاعت
مزاج کردن مسارعت مشتافیت
مسرع مشتابند مهاضف نم کردن موا
صد سخن نهادن مفاطعت میریدن منا
هر ماه ماه دادن مواست انسر مرا
معاشرت مواست معاشرت مواست

سند کردن مشارکت انباری کردن
مکافات و مجازات بالارش دادن
مناقضت سخت گرفتن مبالغه
کردن مطالعه نکرد بسن بکتاب محاسب
ورست امسایک نمودن محاسبیت و
مکافحت جنگ کردن مضامین عنا
بکردن محله بغایت ستوده موعظ
مزن و محلی و موشی ارسته شده موقوف
و مرقد و مرقب و منطلق و متوالی چشم
دارنده مصطفی و مجنبی و مختار و مستحب
منتخب برگزیده مختار آماده بختا لوارند
مرتوب و مدظم و مقنن بزرگ داشته
مهندب و منفح پاکیزه کردن موجد آنکه

بهمه

بهمه است باشد مستوفی بسانند خف
مستحق سزاوار محقق دوست گشته
محاسب شمار کردن معین و مساعد و
معاون بار گشته معنی نیست گشته
مجدد و مبتدع نژاد مربی پرورنده
معیل عیال مند مباح حلال مطیع و
مقدور قریان برادر محله جاوید متکاد
مستند تکیه گاه مختار حواله بر رنده محیل
مخیل کرد و حواله کنند مستزاد افرون
کردن مستقیم و معتدل راست محتر
نزیسته منجم لشکر که بخت مقدم پیش
داشته مؤخر در پس داشته مصطرب
بیچاره مستگیر کردن کش معبر پس

کننده خواب معبر در ویشل مؤثرتر
نکته محکم گوش کران نه اردمند رس
ناپیدا شده مطلق روان شده متوسط
میانجی مسطه کماشته منفرد و اگر بحفظ
و مشتمل و محقق فکر کننده منطقی نور
دیده مشرق ناهیات مصروف و مصطفی
آنکه بی اندازه فرج کند منفرد سارند کا
ر مشغول و متعطل آرزو مند مصطفی
رست و ارزنده مطلق را کرده و رانده
مشفق مهربان منتهم کرده در رنده مع
معامل کار دار مستقبل آینه مسائل
رزین بر کنده مستعمل بکار داشته منجبه
زنها را خا بنده منجبه زنها دهند معطل

تکامل

بیکار متصل پوسته مهم کار نازک ممکن
دنی محسوس و محال نابودنی ممتد آنکه
نیک از بد جدا کند ممتاز آنکه از انمال خود
جدا باشد مجرب و محرب از موده شده مستغنی
نی نیازمند نوی در گوشه نشین معده
منفرد باطل شده معمول ملک دار ممتد
ستاره شناس مزدور دروغ سازنده
مناوی بانک زنده مجوف میان نهی
مجاور همایه مشکلی کله کننده مقطعی و مرو
فی بالوده مکرر رنده مستغنی فایده گیرنده
مبتر ذات سردیها ملوک پادشاهان منور
رع بر سر کار مناجات راز گفتن منجی
باز ملاقات یکدیگر را دیدن مستظهر

قوی پشت مجرم و محترم مرد با برت
 مبر او منزه پاک از ناشایست مکرل
 کما شنه بر چیزی مستار نکه با او مشور
 ت کنند معما سخن پوشیده **باب الف**
المقحله نفی و نظافت باکی
 نظیف پاک نظارت نازکی نظیر
 ناظر نازه تمام سخن جمن نجم سناره
 نبات خردمند شبیل خردمند بخرد
 بزرگی نمودن خیر سینه نسل زاده
 ناطف سخن کردی خف و خیل نرا
 ز صفت نفع سود نزع کونه نافع کم
 کشته نقش بکار نحاس کنزک فروش
 نظیر اهنای نفیس کراغما به ناز نه بر کنده

نادره

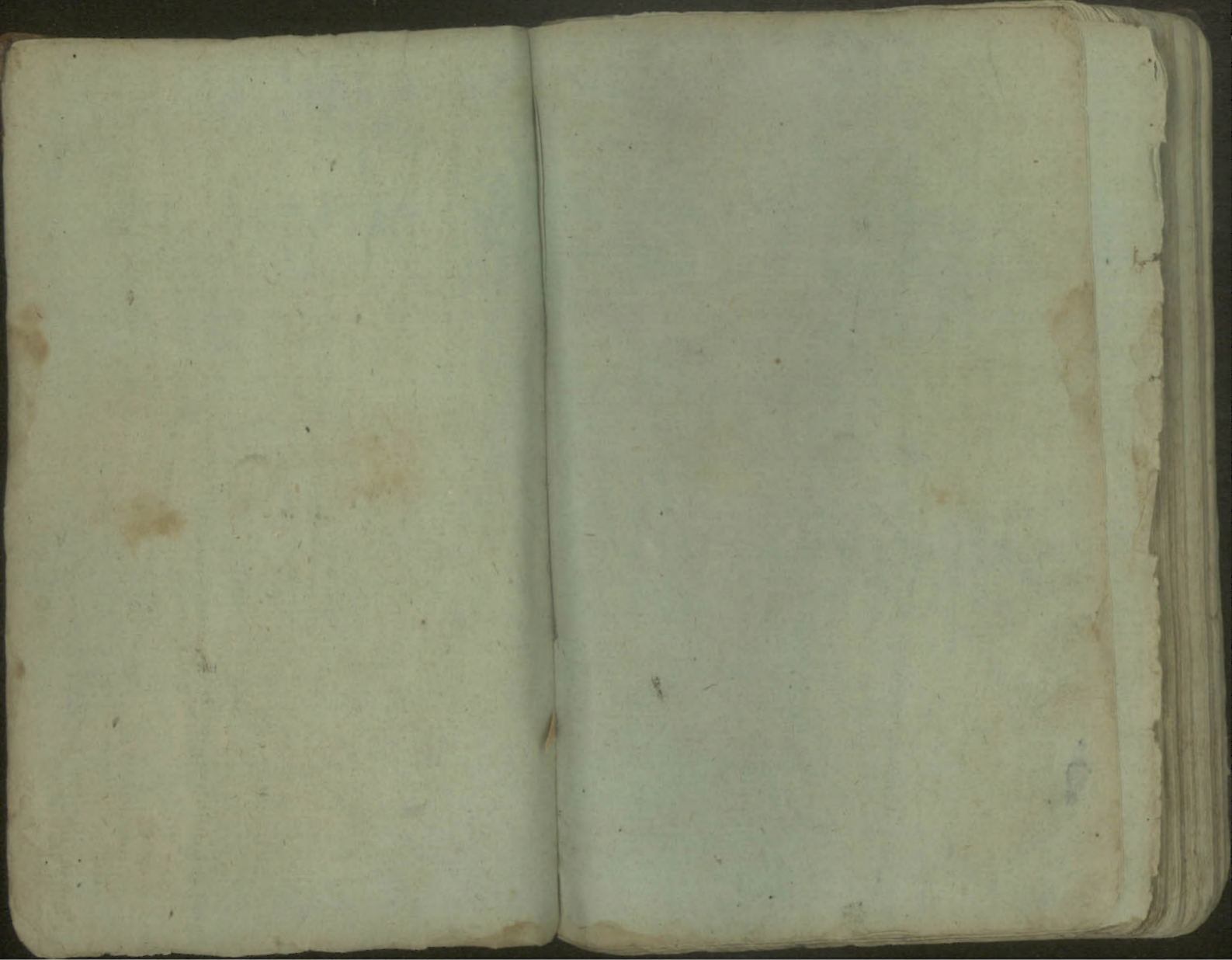
نادره قریب ناظر یاری کشته نافه سر
 کشته نصیحت پند ناصح پند دهند
 ناصیه کرا نه ندامت پشیمانی عذر
 دار نقیب سالار نجیب کزیده
 نصیب بهره نهار روز نهر جوی آب
 نغمه سرور نمل مورچه فصل بیکان نیر
 نخل بارش انگبین نخل درخت نغمه
 مانعیم نعمت نغمه آری و چهار پالان
 نعال تعلیم نقاده به نرسین پیری
 نخاع روانی حاجت ناصیه مری نری
 شافی نظم پیوسته شریب انگبین
 نصرت رسیدن نقب نسوان کمر
 دن نجات رسین نصیب بر پای

کردن تدریجی بر خرد و بزرگ کردن نشو
نما بالیدن بیاض نالیدن شک نافه و نقل
طاعنی ز فرس و نه سنت نیزین آفتاب
ورماه نقره کرده مردم نقره ناله بلند **باب الی**
الملک ه جمع خوش نصیب
هره نشا از زو و نصف نیمه سیاه فرا
موشی نقاب روی پوشش بنیام خفنگاه
نمال مورچکان نسا رنان نقاب شرک
شهرت قبر و زنی نترست خرمی نون ما
ای و در و است نشو رنده کردن نفور
منه نفوس نفسها نفوس زایل شدن
خضاب نحاس عنودن نطق گفتار
نزول فرود آمدن نشو نسا رکار

(نور)

نبوت پیغامبری **باب اول او الملقب**
ولی دوست وافر بسیار وافی نگار
نده وجه روی و وجه روی شناس و همط
مبا بخی و افغ افکنده و اسکی غماز و ارت
میراث فرار و رنه جمع وطن جابکاو
کبل کار کردار و ربع بر جز کا و عطا بند
خند و اعطا بند دهنده و زبرد سوز و قار
آهنگی والده مادر و ولد فرزند و درعت اما
نت دستان خفته و سبکت و اسلا وانی
ولایت دار و شیفه بهمان والد پدر و صل
و وصل پوشتکی و زرنگه و هن سستی
و تر طاف و حد نرسیدن و اهب بخشایند
و اب بخشنده و درستی و درود مطلقا





فقد المفقود المعلوم على الصدق
المعروف المعلوم

فقد المفقود المعلوم على الصدق
المعروف المعلوم

فقد المفقود المعلوم على الصدق
المعروف المعلوم

فقد المفقود المعلوم على الصدق
المعروف المعلوم

کمال

کتابت افکار و عقاید

۵

